


تلاشی در مسیر موفقیت



- دانلود گام به گام تمام دروس ✓
- دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه ✓
- دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی ✓
- دانلود نمونه سوالات امتحانی ✓
- مشاوره کنکور ✓
- فیلم های انگیزشی ✓

 www.ToranjBook.Net

 [ToranjBook_Net](https://t.me/ToranjBook_Net)

 [ToranjBook_Net](https://www.instagram.com/ToranjBook_Net)



واژه‌نامه

جان: روح
فکرت: اندیشه، تفکر
برافروخت: روشن کرد
فضل: احسان، بخشش
فیض: بخشش، عطا
گلشن: بوستان
جمله: همه، همگی
فروغ: نور، پرتو، روشنایی

حق: خداوند
خرد: اندیشه، فکر
تاب: طاقت، توانایی
از بهر: برای
دیده: چشم، آنچه چشم دیده است.
تجلی: پیدا شدن، آشکار گشتن، رخ نمودن
حق تعالی: خداوند بلندمرتبه

املا

چراغ / فضل / عالم / فیض / فروغ / نور حق / تجلی / حق تعالی

معنی آیات

به نام آن که جان را فکرت آموخت

به نام آن که جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت

به نام خداوندی که به روح (جان) آدمی اندیشه بخشید. (به روح و روان انسان قابلیت تفکر داد) و دل را که مانع چراغی است، با نور جان روشن کرد.

ز فضلش هر دو عالم، گشت روشن ز فیضش خاک آدم، گشت گلشن

از بخشش او دو دنیا روشن و نورانی گشته است و از احسان او جسم خاکی آدم مانند بوستانی شده (ارزش یافته) (خاک آدم: اشاره دارد به خلقت آدم از خاک یا گل که گفته می‌شود این گل بی‌ارزش بود؛ تا زمانی که جان و روح آدمی بخشیده شد و انسان بلندمرتبه خلق گشت).

جهان، جمله، فروغ نور حق، دان حق اندر وی ز پیدایی است پنهان

همه‌ی جهان مانند پرتو نوری از نورهای خداوند است. خداوند از شدت پیدا بودن و آشکار بودن، در آن پنهان است و ما قادر به دیدن آن نیستیم. (همه‌ی دنیا تجلی خداوند است و خدا در تمام مخلوقات حضور دارد اما نمی‌توانیم او را به چشم و حتی با عقل انسانی ببینیم و درک کنیم).

خود را نیست تاب نور آن روی
بُرد از بهر او چشمِ در جوی

بر خود اندم، توانایی شناخت و دیدن خداوند را ندارد. تو باید برای دیدن حق، در پی چشمی دیگر باشی. (منظور چشم دل است که جایگاه حقیقت است.)

در او هر چه بگفتند از کم و بیش
نشانی داده‌اند از دیده‌ی خویش

در مورد خداوند گفته‌اند، بر اساس دیده‌های چشم انسانی بوده [و هیچ کس به شناخت واقعی او دست پیدا نکرده است].

بزد آن که جانش در تجلی است
همه عالم، کتاب حق تعالی است

هر کسی که روح و جانش محل تجلی و آشکار شدن خداوند است، تمام دنیا مانند کتابی است که بیانگر وجود خداوند بلندمرتبه است.

شیخ محمود شبستری، گلشن راز

نشر نیجه بوک

تلاشی در مسیر موفقیت



واژه‌نامه

خلق: آفریده، مردم
 خالق: آفریننده
 سپاس‌داری: سپاس‌گزاری، شکرگزاری
 افزایش: زیاد می‌کند (= می‌افزاید)
 غفلت: بی‌خبری، فراموش‌کاری (هم خانواده: غافل)
 مرغزار: چمن‌زار، سبزه‌زار
 گردون: آسمان
 زار: ناتوان، ضعیف
 خیز: برخیز، بلند شو
 غنیمت‌شمار: فرصت را مناسب بدان
 جنبش: حرکت (جنبش باد: وزش باد)
 ربیع: بهار

موزون: دارای وزن و آهنگ، آهنگین (هم خانواده: موزون)
 قمری: پرنده‌ای خاکستری و کوچک‌تر از کبوتر
 دفتر: در این جا یعنی «کتاب»

معرفت: شناخت با علم و دانش (هم خانواده: معرفت)
 معروف: معروف

حکایت

مشاجره: درگیری، دعوا، نزاع
 آزرده: رنجیده
 آبادی: روستای آباد
 برکه: آبگیر
 لغزید: سُر خورد
 حک کرد: تراشید (هم خانواده: حکاکی)

املا

صفحه‌ی کتاب

خالق / نعمت / پرستیدن / سپاس‌داری / افزایش / غفلت / گمراهی / مرغزار / غنیمت / ربیع / موزون / قمری / هوشیار / معرفت

معنی درس

صفحه‌ی کتاب

این همه خلق را که شما بینید بدین چندین بسیاری، این همه را خالق است که آفریدگار ایشان است و نعمت برایشان از وی است. آفریدگار را بیاید پرستیدن و بر نعمت او سپاس‌داری باید کردن. این تعداد زیاد مردم را که شما می‌بینید، همگی خالق و آفریدگاری دارند که نعمت و روزی آن‌ها از جانب اوست پروردگار را باید پرستید و از نعمت‌های او سپاس‌گزاری کرد. اندیشه کردن اندر کار خالق و مخلوق، روشنایی افزایش اندر دل، و غفلت از این و ناندیشیدن، تاریکی افزایش اندر دل و گمراهی است.

فکر کردن در مورد کار پروردگار و آفریده‌هایش باعث معرفت و آگاهی دل و جان می‌شود و فراموش کردن از نعمت‌ها و فکر نکردن در مورد آن‌ها باعث گمراهی دل و نادانی فرد می‌شود.

باد بهاری وزید از طرف مرغزار باز به گردون رسید، نالی هر مرغ زار باد بهاری از سمت چمنزار وزید تا جایی که آواز هر پرنده‌ی کوچک و ناتوانی هم (از شوق) به آسمان رسید.

خیز و غنیمت شمار، جنبش باد بر رخ

نالای موزون مرغ، بوی خوش لالهزار

برخیز و از وزش باد بهاری، آواز آهنگین پرندگان و بوی خوش لالهزار، بهترین استفاده را بکن.

هر گل و بگی که هست، یاد خدا می کند

بلبل و قمری چه خوانند؟ یاد خداوندگار

هر گل و گیاهی که در طبیعت وجود دارد، از خدا یاد می کند. بلبل و قمری چه می خوانند؟ از خدا یاد می کنند. (آواز خواندن بلبل و قمری برای یاد کردن از خدا و شکرگزاری اوست.)

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است، معرفت کردگار

در نظر انسان هوشیار و آگاه، حتی برگ درختان سبز نیز می تواند نشانه و راهنمایی برای شناخت قدرت و عظمت خداوند در آفرینش باشد. (برگ درختان مانند کتابی است که ما می توانیم خداشناسی را در آن بخوانیم.)

صفحه ۱۲ کتاب درسی

بزرگ مطلب

۱ در شعری که خواندید، «بلبل» و «قمری» چه می خوانند؟ یاد خداوندگار (از خداوند یاد می کنند).

۲ برداشت شما از بیت «برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار» چیست؟

در نظر انسان هوشیار و آگاه، حتی برگ درختان سبز می تواند نشانه ای برای شناخت قدرت خدا در آفرینش باشد.

۳ به نظر شما، بلعمی بر چه چیزی تأکید می کند؟ اندیشیدن به نعمت های خداوند و سپاس گذاری کردن از او.

۴ چه تفاوتی بین عبادت انسان ها با دیگر موجودات هست؟ سایر موجودات توانایی اندیشه در کار خداوند را ندارند.

نظ انسان است که باید علاوه بر شکرگزاری نعمت ها و مخلوقات خداوند در وجود آن ها دقت کند و ببیندش تامل و جانش آگاه شود و به حقیقت دست یابد.

صفحه ۱۲ کتاب درسی

دانش زبانی

۱ در شعر و متون ادبی، گاهی اجزای جمله جابه جا می شوند، مثلاً ممکن است فعل به جای آخر جمله، در وسط یا آغاز آن بیاید:

باد بهاری وزید از طرف مرغزار ← به جای ← باد بهاری از طرف مرغزار وزید.

می شدم پروانه، خوابم می پرید ← به جای ← پروانه می شدم، خوابم می پرید.

۲ هر جمله ای با قصد و هدف خاصی بیان می شود. مهم ترین هدف از بیان یک جمله «رساندن پیام» است که به شکل های مختلفی بیان می شود. مانند بیان یک خبر، انتقال یک حس یا احساس، پرسش و امر کردن در مورد موضوعی.

انواع جمله از نظر محتوا:

جمله خبری: برای دادن خبر به فرد یا افراد به کار می رود. مثال: امروز هوا سرد است. فردا به پارک خواهیم رفت.

جمله پرسشی: برای پرسش در مورد امری به کار می رود. مثال: چرا امروز به مدرسه نیامدی؟

جمله امری: برای امر کردن و دستور دادن به کس یا کسانی به کار می رود. مثال: کتاب را از روی زمین بردار.

جمله عاطفی: برای بیان احساس یا عاطفه به کار می رود. مثال: چقدر رنگین کمان زیباست!



واژه‌نامه

خلق: آفریده، مردم
 درنگ: تأمل، مکث
 دریافت: فهم
 پایبند باشیم: لازم بدانیم
 خاطر خواه: دل خواه
 خودبینی: خودپسندی، غرور
 نهراسیم: نترسیم

بخوان و حفظ کن

هم‌پایه: هم‌قدر، هم‌اندازه
 مهر: محبت
 سرا: خانه
 سهل: آسان

رضا: خشنودی، رضایت

بخوان و بیندیش

زیرک: زرنگ، باهوش

امثال: جمعِ مثل، مانند، شبیه (هم‌خانواده: مثل)
 تمثیل

طمع: حرص

حواس: جمع حس، حس‌ها

خاطر: فکر، اندیشه

می‌رمید: فرار می‌کرد

قسمت: سرنوشت، آنچه خدا برای انسان مقرر کرده
 (تقدیر)

غفلت: بی‌خبری، ناآگاهی (هم‌خانواده: غافل)

املا

صفحه‌ی ۱۶ تا ۱۷ کتاب درسی

معلم / دقت / خلقت / خالق / عجله / درنگ / اعضا / آغاز / برخاست / پایبند / هم‌ریشه / عملکرد / نهراسیم

درک مطلب

صفحه‌ی ۱۷ کتاب درسی

- با توجه به متن درس، نظر گروه «ایمان»، چه بود؟ اعضای این گروه معتقد بودند که چهار کلمه‌ی خود، خلق و خالق با ترتیب درست به دنبال هم آمده‌اند؛ زیرا ما با شناخت خود و شناخت خلق و خلقت، سرانجام خالق همه‌ی این‌ها ایمان می‌آوریم.
- نظر شما درباره‌ی آن چهار واژه چیست؟ محبت و احسان، رشته‌ی پیوند این چهار واژه است.
- نظر گروه اخلاق را با گروه تفکر مقایسه و یک شباهت آن‌ها را بیان کنید. گروه تفکر به ابتدای چهار واژه دقت کرده‌اند این نتیجه رسیده که تمام انسان‌ها در نقطه‌ی آفرینش مانند هم هستند و با گذر زمان تفاوت‌ها آشکار می‌شود. گروه اخلاق معتقد است که شناخت خداوند و جهان هستی با رعایت اخلاق و آداب نیک امکان‌پذیر می‌شود و محبت احسان، رشته‌ی پیوند این چهار واژه است.

ای مادر عزیز

صفحه ۱۸ کتاب درسی

ای مادر عزیز که جانم فدای تو
ای مادر عزیزم که حاضرم جانم را برایت فدا کنم، جان من به فدای مهربانی و لطف و صفای تو

هرگز نشد محبت یاران و دوستان
مهر و محبت دوستان، هرگز هم اندازه‌ی محبت و مهر و وفای تو نمی‌شود.

بهرت، برون نمی‌رود از سینه‌ام که هست
این خانه، خانه‌ی تو و این دل، سرای تو

مهر و محبت تو در دل و سینه‌ی من جای دارد و هرگز این محبت از دل من بیرون نمی‌رود. دل من خانه‌ی توست و تو
در دل من جای داری.

ای مادر عزیز که جان داده‌ای مرا
سهل است اگر که جان دهم اکنون برای تو

ای مادر عزیز که مرا به دنیا آورده‌ای، اکنون حتی اگر جانم را هم فدایت کنم، آسان است. (برای من سخت نیست که
جانم را فدایت کنم چون جانم در مقابل تو هیچ ارزشی ندارد.)

خشنودی تو مایه‌ی خشنودی من است
زیرا بود رضای خدا، در رضای تو

اگر نواز من راضی باشی، من هم خوشحال و راضی‌ام، چون خشنودی خداوند بستگی به خشنودی تو دارد.

گر بود اختیار جهانی به دست من
می‌ریختم تمام جهان را به پای تو

اگر اختیار جهان در دست من بود، همه‌ی جهان را به تو تقدیم می‌کردم و به پایت می‌ریختم.

ابوالقاسم حالت

صفحه ۱۹ کتاب درسی

نخستین و فهم

در مصراع «می‌ریختم تمام جهان را به پای تو»، «تو» به چه کسی اشاره دارد؟ مادر

بیت «بهرت برون نمی‌رود از سینه‌ام که هست این خانه، خانه‌ی تو و این دل، سرای تو» چگونه خوانده می‌شود؟
برای این خانه، خانه‌ی تو — این دل، سرای تو — «و» در این مصراع به صورت — خوانده می‌شود تا وزن و آهنگ
شعر حفظ شود.

صفحه ۲۲ کتاب درسی

عقلمانی بیات

مرغ زبرک که می‌ریمد از دام
با همه زبرکی، به دام افتاد

آن مرغ زبرک و باهوش که همیشه از دام و تله فرار می‌کرد، این بار، با تمام زرنگی‌اش به دام افتاد.

درک و دریافت

۱ پیرزن در کجا زندگی می‌کرد؟ در باغی نزدیک شهر

۲ تفاوت‌های کلاغ و هدهد را بیان کنید. کلاغ، زیبا و خوش‌آواز نیست و در نتیجه آن را برای نکه دانستن نمی‌برند. همچنین گوشت کلاغ خوراکی نیست، پس نفعی به حال کسی ندارد. اما هدهد زیبا و خوش‌آواز است و گوشتش خوراکی است و به همین دلیل همه به فکر شکار آن هستند.

۳ با توجه به متن درس، پیرزن چه ویژگی‌هایی داشت؟ عاقبت‌نگر، با هوش، مهربان

۴ به نظر شما چرا بعضی از افراد، زود به دام می‌افتند؟ برخی افراد از هوش و درایت خود استفاده نمی‌کنند و اجتناب از کارهای خطرناک را به کار نمی‌برند. برخی دیگر با این که بسیار زیرک و باهوش هستند، دچار غرور می‌شوند و بی احتیاطی می‌کنند. همین جهت به دام می‌افتند و شکست می‌خورند.

۵ از این داستان چه فهمیدید؟ این داستان به ما می‌آموزد که حتی اگر انسان به قدر کافی خردمند و زیرک باشد، نباید از هوشیاری و احتیاط غفلت کند. زیرا همیشه کسانی منتظر فرصت هستند تا او را به دام افکنند.

پیرزنی و کلاغ

تلاشی در مسیر موفقیت



رکاب‌دار: پیاده‌ای که همراه سوار، راه می‌رود و اسب او را هدایت می‌کند.

بی‌درنگ: فوری، بی‌توقف، بدون تأمل و مکث

مجال: فرصت

فرود آر (فرود آوردن): پایین بیاور

حرارت: گرما

بی‌جان کردن: کشتن

بخوان و حفظ کن

صواب: درست، شایسته

دُر: مروارید

لاف: دعوی زیاد از حد، ادعای بیبوده، خودستایی

خشت: آجر خام

ناپخته: گلی که در قالب می‌ریزند و در آفتاب خشک می‌کنند.

دِماغ: مغز سر

صفت: با سرعت حرکت کردن، با سرعت راندن

مجاز: نام پرندهای شکاری

ملک: پادشاه (ملک: دارایی / ملک: پادشاهی / مَلک: پادشاه)

پادشاه (ملک): دارایی / ملک: پادشاهی / مَلک: پادشاه

پادشاه (ملک): دارایی / ملک: پادشاهی / مَلک: پادشاه

چرخه شش: پیروز شد، غلبه یافت

برگین: اسب، حیوانی که بر آن سوار می‌شوند.

بیمود (بیمودن): طی می‌کرد

زنج: نبردان

آزده خاطر: اندوهگین، غمگین

مالال: سرشار، پُر، لبریز

هلاک کرد: کشت

صفحات ۲۷۶ تا ۲۸۲ کتاب درسی

شد / حیوانات / باز / اتفاقاً / شدت / در این حال / هر طرف / صحرا / قطره قطره / جمع کرد / آزرده خاطر / هلاک /

رکاب‌دار / منبع / حرارت / اثر / زهرآلود / مخلوط / به عرض رسانید / ظرف / سؤال / قصه / حرکت

صفحه ۲۹ کتاب درسی

با توجه به متن درس، پادشاه چه ویژگی‌هایی داشت؟

با تضاد، هوشیار نبودن در یافتن علت هر چیز، تک روی (جدا شدن از گروه)، بی‌طاقتی

به نظر شما چه شرایطی برای تصمیم‌گیری لازم است؟

تجرباتی و بررسی موضوع از همه‌ی جهات، مشورت با دیگران، مطالعه و پژوهش در مورد آن.

۳ باز از کجا می دانست که آب، زهر آلود است؟
باز، پرنده‌های بلند پرواز است و در آسمان، بالای کوه پرواز می کند؛ به همین دلیل جنازه‌ی ازدها را دیده و از آلودگی آب با خبر بوده است.

دانش زبانی
در سال‌های گذشته آموختیم که کلمه‌ها در زبان فارسی، گاهی یک بخش (هجا) دارند.

○ مانند گل، دل، رفت، چید، بُرد، باغ

○ گاهی کلمه‌هایی داریم که چند بخش (هجا) دارند.

○ رفتن، دل‌دار، نُگل‌کار، سپاس، مَرگَب (۲ بخش)

○ رفتنی، دل‌داری، گل‌کاری، شکایت، بستنی (۳ بخش)

خواندن کلمه‌ها و جمله‌های کوتاه و یک بخشی معمولاً مشکلی ندارد؛ اما در چند بخشی‌ها، خواندن و تشخیص درست، دشوار است. به نمونه‌ی زیر توجه کنید:

○ شاه، بازی داشت. (= شاه، یک باز داشت)

بازی } ← ورزش، مسابقه
 } ← یک باز، پرنده‌ای شکاری

بخوان و حفظ کن

سخن

بالین که سخن به لطف آب است کم گفتنِ هر سخن، صواب است

با این که سخن و کلام چون آب لطیف است، اما درست این است که کم سخن بگوییم.

آب ارچ هم زلال خیزد از خوردنِ پُر، مال خیزد

اگر چه آب زلال است، اما زیاد خوردن آن باعث رنج و ناراحتی می‌شود.

(سخن گفتن زیاد هم، باعث بی‌حوصلگی اطرافیان می‌شود.)

کم گوی و گزیده گوی، چون دُر تا ز اندک تو، جهان شود پُر

کم و سنجیده سخن بگو تا سخنت مانند مروارید گرانبها باشد و از سخن کوتاه اما پربارت، جهان پر شود.

لاف از سخن چو دُر توان زد آن خشت بُود که پُر توان زد

به سخنانی که مروارید ارزشمند و کمیاب هستند می‌توان افتخار کرد. چیزهای کم‌ارزش، مانند خشت را به مقدار زیاد درست می‌کنند. (سخنان کوتاه و گزیده مانند مروارید گرانبها و سخنان بی‌بهره و زیاد مانند خشت، بی‌ارزش هستند.)

یک دسته گلِ دِباغِ پرور از خرمن صد گیاه، بهتر
یک دسته گلِ روحِ پرور بهتر از خرمنی از صد گیاه بی بو و فایده است.

نظمی

صفحه ۳۱ کتاب درسی

خوانش و فهم

منظور از بیت «کم گوی و گزیده گوی چون در / تا ز اندک تو جهان شود پر» چیست؟

تو سخن بگو اما آن را سنجیده و حساب شده بر زبان آور تا از آن سخن اندک اما ارزشمند تو که مانند مروارید است، جهان لبریز شود. (سود آن به همگان برسد).

با توجه به نشانه گذاری ها، بیت زیر را بخوانید. به نظر شما خواندن کدام یک صحیح است؟ با دلیل بیان کنید.

آن خشت بود که، پر توان زد»

آن خشت بود که پر، توان زد»

«توان زد، چو در توان زد

«توان زد، چو در، توان زد

خوانش بیت دوم صحیح است.

توضیح: بیت اول را پس از «سخن» و «که» بگذاریم، آهنگ و وزن بیت به هم می ریزد و علاوه بر آن مفهوم و معنای آن نیز

فهم می کند یا بی معنا می گردد.

شعر بگو

تلاشی در مسیر موفقیت



واژه‌نامه

فراز: بالا، بلندی

فرود: پستی، پایین

نغمه: آواز، سرود، آهنگ

اعتبار: آبرو، ارزش

عظمت: بزرگی (هم خانواده: عظیم)

شکوه: هیبت، عظمت، بزرگی

شوکت: شکوه، عظمت، بزرگی

بی‌گمان: بدون شک، بی‌تردید، حتماً

درک: فهم

دلآوری: شجاعت، ترس بودن

تاخته‌اند (تاختن): حمله کرده‌اند، هجوم آورده‌اند.

پیمان: عهد

تلفظ: نحوه‌ی ادا کردن و شکل گفتن یک واژه

بیکر: تن، جسم، اندام

اتحاد: یکی شدن، وحدت

اعضا: جمع عضو، افراد

سند: مدرک

حکایت

دو کس: در اینجا یعنی در گروه افراد

اندوخت (اندوختن): ذخیره کرد

نکرد: (در اینجا) عمل نکرد (نمی‌کند)

چندان که: هرچقدر، هر قدر که

کتابی چند: چند کتاب، تعدادی کتاب

تهی مغز: نادان، جاهل

علم: (در اینجا) آگاهی

دفتر: در اینجا می‌تواند به معنی کتاب هم گن

شود.

املا

صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۸ کتاب

طولانی‌تر / آغاز / دلنشین / اعتبار / عظمت / بی‌شمار / وطن / ظاهر / تغییرات / تلفظ / فعلاً / همان‌طور / نگاه

عامل / اتحاد

درک مطلب

صفحه‌ی ۳۶ کتاب

۱ مقصود از «آواهای دلنشین» و «نغمه‌های مهربانی» چیست؟ این نغمه‌ها و آواها، لالایی و ترانه‌هایی هستند که برای از ابتدای تولد برای کودکان می‌خوانند.

۲ چرا، زبان، موجودی زنده معرفی شده است؟ زبان، فراز و فرودهای زیادی داشته، تغییرات بسیاری کرده و شکل‌های مختلفی با آن سر و کار داشته‌اند و تحولاتی در آن ایجاد شده است. همه‌ی این مسایل باعث می‌شود که زبان مانند موجودی زنده و پویا باشد که هرگز نایستاده و به شکلی ثابت باقی نمانده است.

شما چه راههایی را برای نگاهبانی از زبان فارسی پیشنهاد می‌کنید؟ دانستن تلفظ و معنای دقیق واژگان و نحوه‌ی
برون‌زبان‌ها استفاده نکردن از واژگان و عبارات بیگانه و غیرفارسی، تشویق دوستان و افراد دیگر به استفاده‌ی درست از
فارسی
به نظر شما، زبان فارسی چه نقشی در وحدت و یکپارچگی ملت ایران دارد؟ زبان، به عنوان بخشی از فرهنگ،
عامل وحدت افراد یک کشور است. اگرچه در کشور ما زبان‌های دیگری مانند ترکی، کردی، و ... نیز در میان
نویسندگان می‌رود، اما همگی وظیفه داریم، در عین حفظ گویش قوم خود، با زبان فارسی آشنایی کامل داشته باشیم. زبان
فارسی بخشی از هویت ایرانی ماست.

صفحه‌ی ۳۶ کتاب درسی

علم و عمل

کسی رنج پیوده بُردند و سعی بی‌فایده کردند:

بگروه افراد بی‌پوده رنج می‌برند و تلاش بی‌حاصل و سود می‌کنند:

آن که لذت و خورد و دیگر آن که آموخت و نکرد.

باید اول کسانی که پول را ذخیره می‌کنند و از آن استفاده‌ای نمی‌کنند و گروه دوم کسانی که علم می‌آموزند اما به آن عمل نمی‌کنند.

علم، چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست، نادانی

برخیزد که علم بیاموزی و [کتاب] بخوانی، وقتی به آن عمل نمی‌کنی، هیچ فایده‌ای ندارد و تو نادان به حساب می‌آیی. (چون آموختن علم و دانایی زمانی سود دارد که انسان به آن عمل کند.)

نه محقق بود نه دانشمند چارپایی، بر او کتابی چند

چارپایی که چند کتاب بر پشت او گذاشته‌اند، محقق و دانشمند به حساب نمی‌آید (زیرا فقط در حال حمل و جابه‌جایی کتاب است و از اصل و محتوای آن آگاه نیست.)

آن تهی مغز را چه علم و خبر که بر او میزیم است یا دفتر؟

آن چارپای نادان [فقط در حال بُردن کتاب‌هاست] و آگاه نیست که آنچه بر پشت اوست میزیم است یا دفتر.

کلمات سده‌ی، باب هشتم

تا از نظر سده‌ی، دانشمند واقعی کیست؟ دانشمند واقعی کسی است که علاوه بر خواندن کتاب و درک آن، به مطالب و سوره‌های آن عمل کند.



واژه‌نامه

خان: مرحله، منزل

اهریمنی: شیطانی

شمار: تعداد

دیوان: جمع دیو

بند: زندان، اسارت

پیکار: نبرد، جنگ

راهی می‌شود: به‌سوی جایی می‌رود

قوی پنجه: زورمند، توانا

تیمار می‌کند: مراقبت می‌کند

تَضجیر: شکار

فرجام: پایان، عاقبت کار

یال: موهای بلند پشت گردن اسب

داور: قاضی

دادگر: عادل

کوفتن: کوبیدن

دیده: چشم

به تنگ می‌آید: صبرش تمام می‌شود.

خروشید: شیهه کشید، فریاد زد

سهمگین: ترسناک

تیغ: شمشیر

بَر: تن

نیرنگ: فریب، حيله

چیرگی: پیروز شدن

کمند: ریسمان

میان: کمر

آذرگشسب: به معنی آتش تند و تیز؛ نامی است از شاهنامه‌ی فردوسی که در اصل نام یکی از سه پسر مقدّس بوده، اما در شاهنامه به معنای آتش جهنم کنایه از هر چیز مورد نیایش و ستایش آمده است و نام اسم یکی از پهلوانان است.

گرد: پهلوان

دستگاه: قدرت و شوکت و عظمت

تلخیص: خلاصه کردن (خلاصه شدن)

بخوان و بیندیش

هممه: هیاهو

اتحاد: یکپارچگی، یکی شدن (هم خانواده: وحدت)

اختلاف انداختن: ایجاد ناسازگاری و نزاع کردن

املا

صفحه ۳۷ تا ۴۰ کتاب هفت خان رستم

هفت خان / مرحله / اهریمنی / کیکاووس / زابلستان / قوی پنجه / حمله / جست و جو / تیمار / بدین سان / سپهر / تیغ / ابتداخت / شست و شو / سپاس می‌گزارد / قصد / گفت و گو / حيله گری / خم کمند / آذرگشسب / از نیرنگ

خروشید و جوشید و برگرد خاک

ز سُمش زمین شد هم، چاک چاک

[رستم] شبیه کشید و خشمگین شد و به نشانه‌ی حمله پایش را محکم بر زمین کوبید تا جایی که زمین زیر سُم هایش شکافته شد.

بزد تیغ و بنداخت از بر سرش

فرو ریخت چون رود، خون از برش

[رستم] شمشیرش را [به گردن اژدها] زد و سرش را از تن جدا کرد و خون مانند رود از پیکر او جاری شد.

بنداخت چون باد، خم کند

سر جادو آورد ناگه به بند

[رستم] رستم را به سرعت به سمت جادوگر پرتاب کرد و سر او را با طناب گرفت [و به سوی خود کشید].

میانش به تخمچر به دو نیم کرد

دل جادوان زو پُر از بیم کرد

[رستم] جادوگر را از کمر به دو نیم کرد (نصف کرد) و با این کار باعث ترس و وحشت جادوگران دیگر شد.

چو رستم بیدش، برانگیخت اسب

بدو تاخت مانند آذر گش

وقتی رستم او را دید، اسبش را هی کرد و مانند آتش سوزان (تند و چالاک) به سمت او تاخت.

سر و گوش بگرفت و یالش دلیر

سر از تن بکندش به کردار شیر

[رستم] شجاعانه سر و گوش و یالش را گرفت و مانند شیر (با شجاعت) سر از تنش جدا کرد.

ز بهر نیایش، سر و تن بشت

یکی پاک جای پرستش بخت

برای عبادت خداوند، سر و تن خود را شست و به دنبال جایی پاک و تمیز برای عبادت گشت.

از آن پس نهاد از بر خاک، سر

چنین گفت: گای داور دادگرا

سپس سر بر خاک گذاشت (سجده کرد) و گفت: ای پرودگاری که مانند یک قاضی عادل هستی!

ز هر بد، تویی بندگان را پناه

تو دادی مرا، گردی و دستگاه

تو پناه همه‌ی بندگان در برابر بدی و آسیب هستی و تو به من قدرت پهلوانی و شوکت و عظمت دادی.

شهبازی فردوسی با تخلص و بازنویسی

درک مطلب

۱ منظور از عبارت زیر چیست؟

«از هفت خان گذشتن» کاری را با سختی و دشواری زیاد انجام دادن

۲ رستم در هفت خان چه مراحل را پشت سر می گذارد؟

۱- نبرد رخس با شیر ۲- بیابان و گرفتاری در آن ۳- نبرد با اژدها ۴- نبرد با جادوگر ۵- نبرد با اولاد دیو ۶- نبرد با دیو سپید

۳ به نظر شما چه نیرویی باعث شد رستم بتواند هفت خان را با موفقیت پشت سر بگذارد؟
شجاعت و قدرت رستم و اعتقاد داشتن وی به خداوند و کمک خواستن از او.

دانش زبانی

صفحه‌های ۱۸۷ و ۱۸۸ کتاب

C مبالغه: گاه، شاعران و نویسندگان برای تأکید بیشتر و تأثیرگذاری عمیق‌تر بر مخاطب، برای توصیف یک حادثه

بزرگ‌نمایی می‌پردازند، یعنی وقایع را بسیار بزرگ‌تر و بیش‌تر از آن چه که هست وصف می‌کنند؛ به این نوع توصیف

آن «بزرگ‌نمایی» به کار رفته، «مبالغه» می‌گوییم. مثال:

واقعیت: از پای علی خون می‌آید. ^{مبالغه} ← از پای علی خون فواره می‌زند.

شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب

C کنایه: گاهی شاعر یا نویسنده، مطلبی را به صورت غیرمستقیم بیان می‌کند تا تأثیر بیش‌تری بر مخاطب داشته

مثال:

- آب از دستش نمی‌چکد:

این جمله یک مفهوم روشن و نزدیک دارد و یک معنای دورتر و کنایی که عبارت‌اند از:

معنای نزدیک: دستش را آن قدر سفت می‌گیرد که حتی آب هم از لای انگشتانش به زمین نمی‌چکد.

معنای دور (کنایه): بسیار خسیس است.

- دست شستن از کاری:

معنای نزدیک: شستن دست‌ها بعد از انجام کاری

معنای دور (کنایه): از کاری صرف‌نظر کردن و انجام ندادن آن

- دیگر تمام فکر تو را حدس می‌زنم

دیدنی چقدر ساده مُچت باز می‌شود؟

معنای نزدیک: باز شدن مچ (مشت)

معنای دور (کنایه): مشخص شدن فکر و اندیشه‌ای که در سر کسی است برای همه

احمد ابراهیم

یونس و مهدی چه تفاوت‌ها و چه شباهت‌هایی با هم داشتند؟

صفحه‌ی ۴۸ کتاب درسی

فارس و یونس در هفت خان رستم

یونس و مهدی درس خوان و پرتلاش بود و به سرعت می‌توانست ضعف‌ها و عقب‌ماندگی‌های درسی‌اش را بران کند. در مقابل، مهدی علاقه‌ی چندانی به درس خواندن نداشت و بیش‌تر در پی فرار از مدرسه، تفریح و گردش

یونس تلاش کرد به سرعت با هم‌کلاسی‌های جدیدش ارتباط برقرار کند و با آن‌ها دوست شود اما به نظر می‌رسد مهدی صمیمیتی با آن‌ها حس نمی‌کرد به همین دلیل با دیدن فرد دیگری که هم‌زبان اوست، سریع با او دوست شد و از دیگران و حتی مدرسه دوری کرد.

شباهت‌ها: یونس و مهدی هر دو فارس و اهل شیراز بودند و با یکدیگر رفتار دوستانه و صمیمانه‌ای داشتند.

به نظر شما چه عاملی باعث برگشت یونس به مدرسه شد؟ حمایت معلم و دانش‌آموزان دیگر از او و پذیرفتن او بر صبح خودشان.

۱ یا توجه به متن، جمله‌ها را به ترتیب رویدادها شماره‌گذاری کنید:

۲ مهدی به درس خواندن علاقه‌ی زیادی نداشت.

۳ یونس تازه از شیراز به تبریز آمده بود.

۴ تا اینکه یک روز هم‌کلاسی‌ها یونس را به مدرسه برگرداندند.

۵ یونس تصمیم گرفت مهدی را نیز به مدرسه بازگرداند.

۶ زبان آن‌ها را نمی‌دانست.

۷ معلم گفت: نتیجه‌ی به مدرسه نیامدن، عقب ماندن از هم‌کلاسی‌هاست.

۸ معلم از او خواست به مهدی کمک کند تا درس‌هایش را بهتر یاد بگیرد.

۹ آن‌ها چند روزی به مدرسه نرفتند.

تلاشی در مسیر موفقیت



واژه نامه

مایه: در اینجا یعنی باعث، موجب

صادقانه: از روی درستی و راستی

جان پناه: پناهگاه، آنچه جان انسان را حفظ می‌کند

جاودانه: همیشگی، ابدی

املا

غم / وطن / صادقانه / جان پناه / عطر / شعر حافظ / غصه‌ها / با غرور

درک مطلب

۱

شاعر در این شعر، «وطن» را به چه چیزهایی مانند کرده است؟ رویش در بهاران / جان در هر بدن / عطر گل‌ها / سبزه چمن / آواز قناری / یاد خوش‌ترین‌ها / باران بهاری / غم در مرگ مادر / کوه غصه‌ها / سربازان عاشق / آواز طبل

که از بلندی‌های پاک می‌آید / خاک

۲

وطن چگونه می‌تواند نگهبان وجود ما باشد؟ وطن مانند مادری است که روحیات، فرهنگ، زبان و تربیت و رشد بلوغ فکری ما به آن وابسته است. هر فردی در وطن خودش بیش‌ترین امنیت را احساس می‌کند زیرا میان افرادی زندگی می‌کند که فرهنگ و عقاید و آموخته‌ها و زبان مشترکی دارند.

دانش زبانی

صفحه ۵۷ کتاب چهارم

برای خطاب کردن و مخاطب قرار دادن کسی یا چیزی، از نشانه‌های ندا «ای، یا، ا» استفاده می‌کنیم. به کلمه‌ای که یکی از این نشانه‌ها را دارد، «منادا» می‌گویند.

مثال:

ای آسمان! (منادا: آسمان)

یا مهدی! (منادا: مهدی)

سعدیا! (منادا: سعدی)

گاهی منادا هیچ‌یک از نشانه‌های ندا را ندارد. در این صورت آن را از روی معنی جمله تشخیص می‌دهیم. مثال: علی! کتابت را بردار. (ای علی)



طفولیت: کودکی (هم خانواده: طفل)

حَبّ الوطن: دوست داشتن وطن

یقیناً: حتماً، بی شک و تردید

جان و دل افشاندن: جان و دل فدا کردن (جان فشانی)

کردن: فداکاری کردن، ایثار کردن

بخوان و حفظ کن

مقاله: جمع طفل، کودکان

شرف: شریفترین، والاترین

نخبه: نجیبترین، باحیاطترین

ملت: جمع ملت، ملت‌ها

دوران: زمان، عصر

بخوان و حفظ کن

صفحه ۵۶ کتاب درسی

همه از خاکِ پاکِ ایرانیم

ما که اطفالِ لینِ دبستانیم همه از خاکِ پاکِ ایرانیم

ما مثل کودکانی که در دبستان پرورش پیدا می‌کنند، در خاک پاک ایران پرورش می‌یابیم.

همه با هم برادرِ وطنیم مهربان، همچو جسم با جانیم

همه‌ی ما یار و یاور و چون برادر وطن هستیم و مانند جسم و جان با یک‌دیگر مهربان هستیم.

اشرف و انجَبِ تمامِ بِلَلِ یادگارِ قدیمِ دورانیم

ما شریفترین و نجیبترین ملت و یادگاری از دوران کهن و قدیمی پر افتخارمان هستیم.

(خوانش صحیح مصراع به این صورت است: یادگارِ قدیمِ دورانیم. (قدیم دوران: دورانِ قدیم))

وطنِ ما به جای مادر ماست مادرِ خویش را نگهبانیم

وطن ما مانند مادر برای ما عزیز است و ما از آن حفاظت می‌کنیم.

شکر داریم کز طفولیت درسِ حُبّ الوطن، همی خوانیم

خدا را شکر می‌کنیم که از زمان کودکی به ما درس دوست داشتن وطن را آموخته‌اند.

چون که حُبّ وطن ز ایمان است ما یقیناً ز اهلِ ایمانیم

چون دوست داشتن وطن جزئی از ایمان است، پس حتماً ما انسان‌های باایمانی هستیم.

(اشاره دارد به حدیث «حَبّ الوطن من الایمان»)

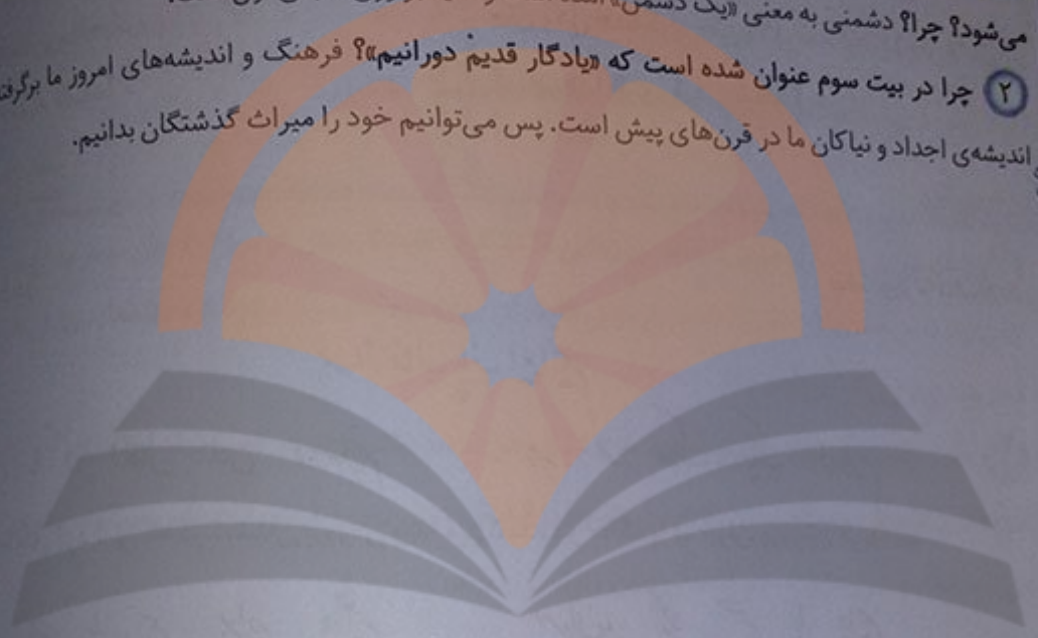
گر رسد دشمنی برای وطن
جان و دل، رایگان بیفشانیم

اگر دشمنی به وطن ما حمله کند، جان و دلمان را بدون هیچ توقعی در راه آن فدا می‌کنیم.

صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶

خوانش و فهم

- در بیت «گر رسد دشمنی برای وطن می‌شود؟ چرا؟ دشمنی به معنی «یک دشمن» آمده است و تکیه بر روی هجای اول است.
- چرا در بیت سوم عنوان شده است که «یادگار قدیم دورانیم»؟ فرهنگ و اندیشه‌های امروز ما برگرفته از اندیشه‌ی اجداد و نیاکان ما در قرن‌های پیش است. پس می‌توانیم خود را میراث گذشتگان بدانیم.



شیرازی بزرگ

تلاشی در مسیر موفقیت



بخوان و بیندیش

زینت: آرایش، زیبایی، زیور

ساعی: کوشا، تلاش کننده، سعی کننده (هم خانواده: سعی)

متدین: دین دار

محبوب: دوست داشتنی

قیام: به پا خاستن (برای ایجاد تحوّل و تغییر)

انقلاب: تحوّل، تغییر

پالایشگاه: تصفیه خانه

تلاوت: خواندن

دژخیمان: دشمنان

صدّام: صدّام حسین از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۲

رئیس جمهور عراق بود. جنگ تحمیلی عراق علیه

ایران در زمان ریاست جمهوری وی رخ داد.

مبادله: تعویض کردن، چیزی را دادن و در مقابل آن

چیزی گرفتن

به پاس: برای تشکر از، به خاطر سپاس گذاری

مدعیان: ادعاکنندگان

جان فشانی: فداکاری و ایثار

ارج می نهند: ارزش و احترام می گذارند.

جوامع: جمع جامعه

دلیر: شجاع، دلیر

چله تسمه ای که به کمان می بندند و تیر را به وسیله ی

آن بر تار می کنند.

پاسداری: نگهبانی، حفاظت

نامداران: افراد مشهور، نامداران

میراث: پرورش داده

جنگ تحمیلی: جنگ عراق علیه ایران که از سال

۱۳۵۸ شروع شد و ۸ سال طول کشید.

منته: فسد، اراده

اوراق فروشی: مکانی که در آن قطعه های کهنه ی

نویس و وسایل دیگر فروخته می شود.

کوی: محله

حاشیه: اطراف

دشمن (بعثی): نیروهای ارتش عراق در زمان صدّام

نرنگه: مکت، تأمل

لکن: کسی که هنگام صحبت نمی تواند کلمات

را درست ادا کند و لکنت زبان دارد. (هم خانواده: لکنت)

لکنت

صفحه ۵۸ تا ۶۰ کتاب درسی

پاسداری / جان فشانی / جوامع / ارج می نهند / آثار / حفظ / کماندار / قلّه / چله ی کمان / پاسداری / نام آوران /
پاسدار / جنگ تحمیلی / شگفت انگیز / مانع / سقوط / اوراق فروشی / کوی ذوالفقاری / حاشیه / دشمن بعثی /

غافلگیر کننده / بهمن شیر / محاصره / اشغال / حمله / وحشیانه / جوانمردی / چشم انتظار / همت / خاطره / مصداق

معنی آیات

دریا قلی! رکاب بزن، یا علی بگو

چشم انتظار همت تو، دین و مین است

دریاقلی! رکاب بزن و از علی (ع) کمک بخواه که دین و وطن در انتظار اراده‌ی قوی نوست. (یا علی گفتن کن)

فردا اگر درنگ کنی، کوچ‌های شهر

میدان جنگ تن به تن و تانک باتن است

اگر فرصت را هدر بدهی، فردا کوچ‌های شهر محل نبرد تن به تن انسان‌ها با هم یا با تانک‌ها می‌شود.

از راه اگر بمانی و روشن شود هوا

تکلیف شهر خاطره‌های تو، روشن است

اگر در میان راه توقف کنی و هوا روشن شود، شهری که برای تو پر از خاطره است، نابود می‌شود. (تکلیف چینی روشن شدن، کنایه از تمام شدن کار آن است.)

دریا قلی! به وسعت دریاست نام تو

تاریخ در تلفظ نام تو آنگن است

دریاقلی! نام تو مانند دریا با عظمت و پرشکوه است و حتی تاریخ هم نمی‌تواند نام تو را درست تلفظ کند. (نام تو آنگن باشکوه است که در تاریخ نمی‌گنجد.)

درک مطلب

صفحه‌ی ۱۰ کتاب

۱

منظور از مصراع «چشم انتظار همت تو، دین و مین است» چیست؟ وطن و دین، در انتظار تلاش و اراده‌ی من نوست برای نجات.

۲

به نظر شما میان کار آرش با دریاقلی چه شباهتی هست؟ آرش و دریاقلی، هر دو برای نجات ایران در مقابل دشمن از جان خود گذشتند. البته آرش شخصیتی اسطوره‌ای است و نه واقعی. اما می‌تواند نماد بسیاری از سربازان وطن باشد.

۳

چرا دریاقلی توانست چنان کار بزرگی انجام دهد؟ زیرا این قهرمان، در لحظه‌ی خطر، به فکر جان خود و خانواده‌اش نبود و تردید و ترس به خود راه نداد و با سرعت، خود را به شهر رساند و سربازان و مردم را آگاه کرد.

دانش‌زبانی

صفحه‌ی ۱۱ کتاب

۴

نشانه‌های نگارشی: نشانه‌هایی که در نگارش به کار می‌رود، برای خواندن و در نتیجه فهم و درک بهتر متن به ما کمک می‌کند. اگر این نشانه‌ها در یک متن وجود نداشته باشد، ممکن است متن را به اشتباه بخوانیم و آن را درست درک نکنیم. برخی از مهم‌ترین نشانه‌های نگارشی عبارت‌اند از:

مثال: در پایان جمله می‌آید و علامت تمام شدن جمله و توقف است. مثال: هوا سرد است. باران پیوسته می‌بارد.

به معنی توقف کوتاه در بین جمله است یا برای جدا کردن کلمات از هم به کار می‌رود.

درختان و حیوانات در خدمت انسان هستند.

موارد کاربرد:

مثال: مادرم گفت: امروز زود از مدرسه برگرد.

مثال: روش پیدا کردن کتاب در کتاب‌خانه: ابتدا به جست‌وجوی نام کتاب می‌پردازیم

مثال: مواد لازم برای تهیه املت: تخم مرغ، گوجه‌فرنگی و ...

مثال: دلیر: شجاع

در پایان جملات پرسشی یا نشان دادن شک و تردید، از علامت سؤال استفاده می‌کنیم. مثال: چه

این کتاب را خوانده است؟

این علامت در پایان جمله‌هایی که تعجب یا احساس خاصی را بیان می‌کنند، به کار

مثال:

بماند! (بیان تعجب) - چه هوای خوبی! (بیان احساس)

معمولاً در شعر کاربرد ندارند مگر این که خواندن شعر بدون آن‌ها ممکن نباشد.

صفحه ۶۶ کتاب درسی

برای دریافت

به نظر شما، چرا اسیران جنگی در دوران دفاع مقدس، «آزاده یا آزادگان»، نامیده شده‌اند؟

رزمندگان به سبب ایثار و از جان گذشتگی و استقامتشان آزاده نامیده شدند. این افراد خود را از ترس

دشمنی‌ها رها و آزاد ساختند تا بتوانند در خدمت میهنشان باشند.

در این متن به کدامیک از داستان‌های قرآنی اشاره شده است؟ ارتباط آن را با این متن، توضیح دهید.

متن اشاره‌ای به داستان حضرت یوسف شده است (سوره‌ی یوسف). چنان که می‌دانیم، برادران یوسف، به

دشمنی‌ها رها و آزاد ساختند تا بتوانند در خدمت میهنشان باشند.

او را در چاهی افکندند تا بمیرد. اما کاروانی که به سمت مصر می‌رفت

و به مصر برد و پس از مدتی درایت و هوشمندی یوسف، او را «عزیز مصر» کرد. وی سال‌ها به کنعان،

در غم از گریستن در دست دادن وی بینایی چشمانش را از دست داده بود، نرفت. شهید تندگویان نیز

مردم ایران نیز همچون یعقوب سال‌ها منتظر بازگشتن او بودند.

واژه‌نامه

هجری شمسی: تاریخ خورشیدی که مبدأ آن هجرت پیامبر (ص) است.
 آیات: جمع آیه
 حجره: غرفه، اتاق
 معلومات: دانسته‌ها (هم خانواده: علم، عالم)
 تکمیل: کامل کردن (هم خانواده: کمال، کامل)
 مفصل: گسترده
 تألیف: نوشته
 غفلت: بی‌خبری (هم خانواده: غافل)
 معتبر: با اعتبار، مورد اعتماد
 نقل: بیان
 تأخیر: درنگ

رحلت: مُردن (به دیار باقی سفر کردن)
 رحمة الله علیها: رحمت خدا بر او باد
 علامه: دانشمند (هم خانواده: عالم، علم)
 هجر: دوری (هم خانواده: هجرت، مهاجرت)
 دلبر: معشوق، محبوب

بخوان و حفظ کن

بی: باشد
 خوشا: خوش به حال ...
 مرحمت: لطف، محبت
 غوطه‌ور: شناور
 طلب: خواست
 اجابت: پاسخ دادن

املا

صفحات ۶۷ تا ۷۰ کتاب دوم

خان‌باباخان / حجره / غلامحسین / لغتنامه / مفصل / اثر / عظیم / دهخدا / کتابخانه / مراجعه‌کنندگان
 جست‌وجو / اهمیت / اشخاص / لغات / تلفظ / صحیح / اطلاعات / دایرةالمعارف / معتبر / طب / غفلت / تغافل
 علامه / حافظه / نقل / تأخیر / رحلت / رحمة الله / برمی‌خاستم / مظلومیت / پایبند / نحو / اسلحه / مسلح
 معاصر / وطن / صمیمی / ضعف / معین / منظور / زهر / هجر / ابن بابویه

معنی ابیات

صفحه ۷۰ کتاب دوم

در عشقی کشیده‌ام که می‌رس زهرِ هجری چشیده‌ام که می‌رس

بیان دردی که از عشق کشیده‌ام و تلخی و رنجی که از دوری چشیده‌ام ممکن نیست. (عبارت «که می‌رس» تکرار دارد به این که مفهوم مورد نظر شاعر از شدت عظمت قابل بیان نیست و به همین سبب به مخاطب می‌گوید: «تو که نمی‌توانم بگویم. در زبان عامیانه و روزمره، اصطلاح «نگو و نپرس» را استفاده می‌کنیم.)

کشته‌ام در جهان و آخر کار

دلبری برگزیده‌ام که پیرس

تمام دنیا را جست‌وجو کرده‌ام و عاقبت، معشوقی انتخاب کرده‌ام که نپرس!

بی تو در کلبه‌ی کدایی خویش

رنج‌هایی کشیده‌ام که پیرس

بدون تو در خلوت گدایی و نداری خود، رنج‌هایی را تحمل کرده‌ام که نپرس. (رنج‌های من فراوان است.)

همچو حافظ غریب در ره عشق

به مقامی رسیده‌ام که پیرس

مانند حافظ غریبانه در راه عشق به مقامی رسیده‌ام که نپرس.

(در عشق، مقام بالا و جایگاه رفیعی به دست آورده‌ام.)

درک مطلب

صفحه‌ی ۷۱ کتاب درسی

۱ چرا دهخدا پایبند نام نبود؟ زیرا دهخدا نام و شهرت را جاودانی نمی‌دید.

۲ ارزش و عظمت لغتنامه‌ی دهخدا را با چه کتابی برابر نهاده‌اند؟ چرا؟ شاهنامه‌ی فردوسی. عظمت اثر او و سال‌هایی که برای گردآوری آن صرف کرده، این اثر را مانند شاهنامه ارزشمند نموده است.

۳ چرا دهخدا آخرین دقیق عمر خود را با غزل حافظ به پایان برد؟ دهخدا تمام عمر با زبان و ادبیات فارسی و آثار بزرگان این زبان زندگی کرده بود، بنابراین در آخرین لحظات عمر نیز از یکی از اشعار زیبا و عمیق فارسی که مناسب حال او بود یاد کرد تا آرامش یابد.

۴ چهار اتفاق مهم دوران زندگی دهخدا را به ترتیب بیان کنید.

۱- فرا گرفتن علوم قدیم از چهار سالگی ۲- فرا گرفتن زبان فرانسه ۳- نوشتن لغتنامه و پژوهش‌های زیاد برای جمع‌آوری واژگان و اصطلاحات و ... ۴- بیماری و مرگ

صفحه‌ی ۷۲ کتاب درسی

بنوان و حفظ کن

باران

به حمد و قُلْ هُوَ اللهُ کارشان بی

خوشا آنان که الله یارشان بی

خوشا به حال آنان که خداوند یارشان است و دائم به خواندن قرآن (حمد و قل هو الله) مشغول‌اند.

بهشت جاودان بازارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند

خوشا به حال آنان که پیوسته نماز می‌خوانند. بهشت جایگاه آن‌هاست و پاداش خود را در آن می‌گیرند.

بیاظهار

کشته‌ام در جهان و آخر کار
تمام دنیا را جست‌وجو کرده‌ام و عاقبت، معشوقی انتخاب کرده‌ام که نپرس!

بی تو در کلبی گدایی خویش
رنج‌هایی کشیده‌ام که می‌پرس

بدون تو در خلوت گدایی و نداری خود، رنج‌هایی را تحمل کرده‌ام که نپرس. (رنج‌های من فراوان است.)

بجو حافظ غریب در ره عشق
به مقامی رسیده‌ام که می‌پرس

مانند حافظ غریبانه در راه عشق به مقامی رسیده‌ام که نپرس.

(در عشق، مقام بالا و جایگاه رفیعی به دست آورده‌ام.)

صفحه‌ی ۷۱ کتاب درسی

درک مطلب

۱ چرا دهخدا پایبند نام نبود؟ زیرا دهخدا نام و شهرت را جاودانی نمی‌دید.

۲ ارزش و عظمت لغتنامه‌ی دهخدا را با چه کتابی برابر نهاده‌اند؟ چرا؟ شاهنامه‌ی فردوسی. عظمت اثر او و سال‌هایی که برای گردآوری آن صرف کرده، این اثر را مانند شاهنامه ارزشمند نموده است.

۳ چرا دهخدا آخرین دقایق عمر خود را با غزل حافظ به پایان برد؟ دهخدا تمام عمر با زبان و ادبیات فارسی و آثار بزرگان این زبان زندگی کرده بود، بنابراین در آخرین لحظات عمر نیز از یکی از اشعار زیبا و عمیق فارسی که مناسب حال او بود یاد کرد تا آرامش یابد.

۴ چهار اتفاق مهم دوران زندگی دهخدا را به ترتیب بیان کنید.

۱- فراگرفتن علوم قدیم از چهار سالگی ۲- فراگرفتن زبان فرانسه ۳- نوشتن لغتنامه و پژوهش‌های زیاد برای جمع‌آوری واژگان و اصطلاحات و ... ۴- بیماری و مرگ

صفحه‌ی ۷۲ کتاب درسی

بخوان و حفظ کن

باران

خوشا آنان که الله یارشان بی
به حمد و قُلْ هُوَ اللهُ کارشان بی

خوشا به حال آنان که خداوند یارشان است و دائم به خواندن قرآن (حمد و قل هو الله) مشغول‌اند.

خوشا آنان که دائم در نمازند
بهشت جاودان بازارشان بی

خوشا به حال آنان که پیوسته نماز می‌خوانند. بهشت جایگاه آن‌هاست و پاداش خود را در آن می‌گیرند.

بیاظاہر

خداوند! به فریاد دلم رس
 خدایا به درد دل من توجه کن. تو تنها یار بی کسان هستی. من اکنون تنها و بی کس مانده‌ام.

همه می‌گویند «طاهر» بی کس است. خداوند یار و یاور من است و من هیچ نیازی به کسی ندارم.
 همه گویند طاهر کس نداره
 خدا یار من چه حاجت کس

ای نام تو رویده به گلدان لبم
 ای کسی که لبم مدام نام تو را تکرار می‌کند و شبانه‌روز در دریای لطف و محبت تو شناورم.

در خاک طلب، بذریع کاشته‌ام
 در حرمت تو غوطه‌ور، روز و شبم

دانه‌ی دعا را در خاک طلب کاشته‌ام و منتظر باران پاسخ تو هستم تا بر آن ببارد و سبز شود. (منظور شاعر این است که حاجتی دارم و با دعا آن را از تو می‌خواهم و منتظر هستم که تو دعای مرا بشنوی و حاجتم را برآورده کنی.)

اگر آن سبز قامت، رو نمایم
 در باغ خدا را می‌کشاید

اگر آن انسان روحانی سبزپوش (امام زمان (عج)) ظهور کند، در باغ زیبایی‌های الهی را برای ما می‌گشاید. (زیبایی را به ما نشان می‌دهد.)

تم را فرش کردم تا بتازد
 دلم را نذر کردم تا بیاید

بدنم را فرش قدم‌هایش کرده‌ام تا بر آن بتازد و دلم را نذر آمدنش کرده‌ام. (ظهور امام زمان (عج) برای شاعر مثل آرزویی است که به خاطر آن نذر می‌کند تا آرزویش برآورده شود.)

خوانش و فهم

۱ آخرین دو بیت به چه مفهومی اشاره دارد؟ ظهور امام زمان (عج)

۲ در اولین دو بیت «بی» به چه معناست؟ است، باشد

۳ در کدام قسمت از خوانش مصراع «باران اجابت تو را می‌طلبم» مکث وجود دارد؟ چرا؟ بعد از «باران اجابت»

را، می‌طلبم. برای حفظ آهنگ و موسیقی شعر و درست بودن معنا



آرام‌نامه

دلنشین: دلخواه، دلنشین
 زادگاه: محل تولد
 کاروان‌سرا: محلی برای توقف و استراحت کاروان یا
 قافله‌ی مسافران
 سرشناس: معروف، مشهور
 برخیز: بلند شو
 نسخه (کتاب): جلد
 بدرقه: همراهی کردن مهمان یا مسافر در هنگام
 رفتن

حکایت

روانه کرد: راهی کرد
 تمسخر: مسخره کردن (هم خانواده: مسخره)
 بار سفر را ببندد: آماده‌ی سفر شود.
 سلیم: انسان ساده‌دل
 علیم: دانا (هم خانواده: عالم، علم، معلوم)
 بحر: دریا
 سحاب: ابر

صفحات ۷۶ تا ۷۷ کتاب درسی

آثار

عطار / جلال‌الدین / حسابی / طولانی / هیجان‌انگیز / سمرقند / دلتنگ / اذان / عادی / کاروان‌سرا / فرصت /
 نزدیک‌تر / ماشاء الله / خوشحال / بدرقه / مشغول

صفحه‌ی ۷۶ کتاب درسی

درک مطلب

۱ چرا دیدار پدر محمد با افراد مختلف برای او جالب بود؟

چون افرادی که به دیدار پدر محمد می‌آمدند، انسان‌هایی دانشمند و سرشناس بودند و محمد می‌توانست چیزهای زیادی از آن‌ها بیاموزد.

۲ به نظر شما، چرا سفر برای انسان، جالب و هیجان‌انگیز است؟

نزد انسان شهرها و کشورهای مختلف را می‌بیند و با افراد جدیدی آشنا می‌شود.

۳ منظور عطار از اینکه گفت: «همه‌ی ما جز اندکی نمی‌دانیم» چه بود؟

علم و دانش آنقدر گسترده است که انسان هرچه تلاش کند نمی‌تواند به تمام آن دست یابد و هرکس تنها می‌تواند اندکی از دانش را کسب کند.

دانش‌زبانی

C شعر سنتی فارسی که وزن و قافیه دارد، با توجه به جای قرار گرفتن قافیه و موضوع آن، شکل‌های (قالب‌های) گوناگون دارد که در سال‌های آینده با آن‌ها آشنا خواهید شد. از مشهورترین قالب‌های شعر فارسی می‌توان به غزل، قصیده، رباعی، مثنوی و ... اشاره کرد.

C «مثنوی» شعری است که همه‌ی ابیات آن یک وزن و هر کدام از بیت‌های آن قافیه‌ای جداگانه دارد. به شکل قرار گرفتن قافیه در ابیات زیر توجه کنید:

از جدایی‌ها شکایت می‌کند

بشنو از نی چون حکایت می‌کند

تا بگویم شرح درد اشتیاق

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

«مثنوی معنوی»

باز جوید روزگار وصل خویش

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش

حکایت

درخت علم

شیخ، خندید و بگفتش ای سلیم این درخت علم باشد ای علیم

دانشمند خندید و به او گفت: ای انسان ساده‌دل، این درختی که در پی آن هستی، درخت علم است.

تو به صورت رفته‌ای، ای بی‌خبر زان ز شاخ معنی‌ای، بی‌بار و بار

ای انسان ناآگاه تو به دنبال ظاهر درخت رفته‌ای برای همین به معنا و مفهوم اصلی آن پی نبرده‌ای.

که درخش نام شد، گاه آفتاب گاه بحرش نام شد، گاهی سحاب

علم را گاهی درخت، گاهی آفتاب و گاهی دریا و گاهی ابر نامیده‌اند.

آن یکی کس صد هزار آثار خاست کم‌ترین آثار او، عمر بقاست

علم فواید زیادی دارد که کم‌ترین فایده‌ی آن عمر جاودان است.

جلال‌الدین محمد شوی منوی، بازنویسی

C در این شعر، علم به چه چیزهایی مانند شده است؟ درخت، آفتاب، بحر (دریا)، سحاب (ابر)



بخوان و بیندیش

خالق: مبتکر (هم خانواده: خلق، خالق، مخلوق، خلقت)

سرآمد: برترین

گرمی: وسیله‌ای گرم کننده برای زمستان که شامل

یک میز، یک منقل و یک لحاف است.

سخت تشنه‌ام: بسیار تشنه هستم.

طب: پزشکی

صفحه‌ی ۷۸ کتاب درسی

املا

معلم / بچه‌ها / نظر / مرتضی / شقایق / چراغ / حادثه / مصطفی

صفحه‌ی ۷۹ کتاب درسی

درک مطلب

۱ چرا شهید مانند چراغ خانه است؟

شهیدان مانند چراغ‌هایی هستند که خاک وطن را که خانه‌ی همه‌ی ماست، نورانی می‌کنند و راه درست را به ما نشان می‌دهند.

۳ چه شباهتی بین شهدا و خورشید وجود دارد؟

شهدا مانند خورشید تمام جهان و به ویژه خاک وطن را گرم و نورانی می‌کنند و مایه‌ی برکت و منفعت نسل‌های بعد هستند.

صفحه‌ی ۷۹ کتاب درسی

دانش ادبی

گاهی برای تأثیرگذاری بیش‌تر کلام (شعر و نثر)، چیزی را به چیز دیگر که از جهانی به آن شبیه است مانند می‌کنند.

مثال:

ستاره مثل الماس می‌درخشد.

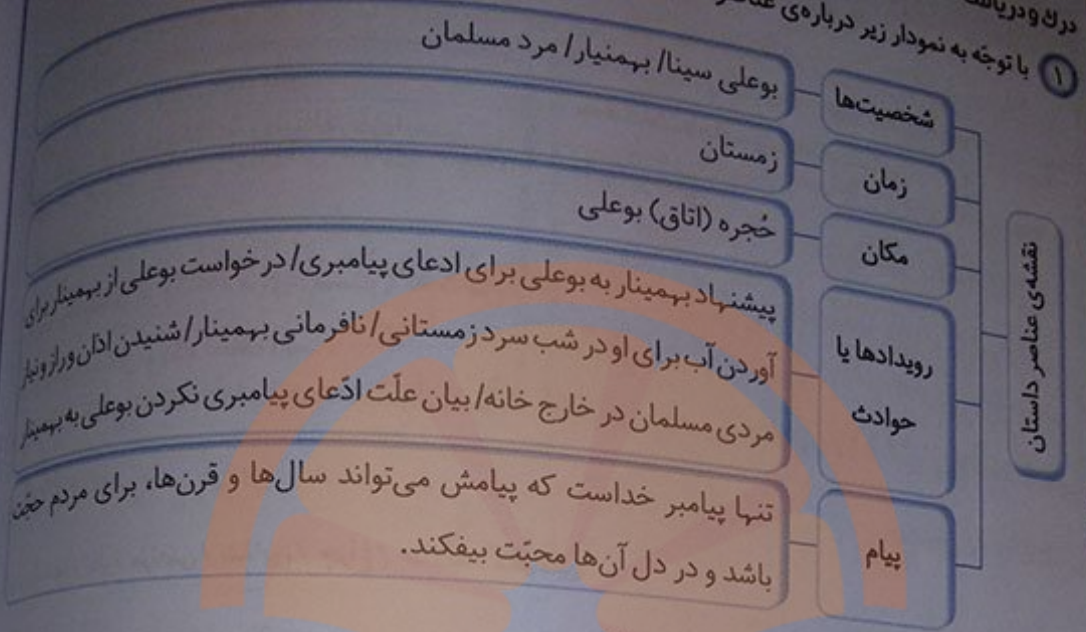
صورتش مانند ماه زیباست.

شب چون قیر سیاه است.

ستاره به الماس، صورت به ماه و شب به قیر تشبیه شده است.

درک و دریافت

۱ با توجه به نمودار زیر درباره‌ی عناصر داستانی که خواندید، گفت‌وگو کنید.



۲ چرا بهمینار به بوعلی آن پیشنهاد را کرده بود؟

بهمینار، استعداد بی‌نظیر و فکر خلاق بوعلی را دیده بود و از آن همه استعداد و اندیشه شگفت‌زده شده بود و به همین سبب به بوعلی پیشنهاد داد که خودش را پیامبر خدا معرفی کند.

۳

بوعلی چگونه بهمینار را به اشتباهش آگاه کرد؟ در شبی زمستانی و بسیار سرد، بوعلی از بهمینار خواست که ظرفی آب از بیرون برای او بیاورد اما بهمینار هر بار که این درخواست را می‌شنید، بهانه و دلیلی می‌آورد تا در آن هوای سرد بیرون نرود. بوعلی با توجه به این مسأله به بهمینار آموخت که وقتی سخن او حتی در وجود شاگرد قدیمی‌اش اثر نداشته پس چگونه می‌تواند ادعای پیامبری کند؛ در حالی که سخن یک پیامبر گیرا و با نفوذ است و می‌تواند در وجود همه اثر کند.

تلاشی در مسیر موفقیت



بخوان و حفظ کن

الفت: دوستی، انس، خو گرفتن

اسرار: جمع سِرّ، رازها

مَحْرَم: رازدار

ازلی: بی آغاز (در اینجا یعنی «الهی»)

ذُر: مروارید

آویزه: آویخته

مدهوش: سرگشته، حیران

فَجَر: طلوع

آفاق: جمع افق، کناره‌های آسمان

خفته: در اینجا یعنی «خواب»

شبروان: کسانی که شب را برای عبادت و راز و نیاز با

خدا بیدار هستند، عارفان

ولا: محبّت و دوستی، ولایت

دوستی

ناگزیر: ناچار

بزرگتر

حکیم: دانا، دانشمند (هم خانواده: حکمت)

مردمی: انسانیت

اصول: نیکی کردن

کهن: قدیمی

طلبه: بطلب، درخواست کن

مشفق: دلسوز

مشاورت: مشورت، هم‌فکری

قوی‌رایی: هوشمندی، باتدبیر بودن

تمام‌عقلی: بسیار عاقل بودن

مثال

تغییر: چاره، راه‌حل

جان‌دیده: باتجربه

مشفق: هماهنگ (هم خانواده: توافق، موافق)

فضیلت: برتری (هم خانواده: فاضل)

صفحه‌های ۸۶ و ۸۵ کتاب درسی

ناگزیر / حکیم / احسان / طلب / مشفق / یکدل / قوی‌رایی / تمام‌عقلی / پیش‌بینی / مثل / جهان‌دیدگان / متفق /

فضیلت / معجزات / شاورهم فی الامر / مهمتی / ضعیف‌رایی

صفحه‌های ۸۶ و ۸۵ کتاب درسی

مشق درسی

دوستی

جان‌ای پسر که مردمان تا زنده‌اند از دوستان ناگزیرند که مرد اگر بی برادر باشد به که بی دوست. از آن که حکیمی را پرسیدند که دوست بهتر یا برادر؟ گفت: برادر نیز، دوست به.

پس به کار دوستان اندیشه کن و دوستی ایشان به مردمی و احسان، تازه دار و چون دوست نوگیری، پشت بر دوست کن، مکن. دوست، همی طلب و دوستان کنن را برجای همی دار تا همیشه بسیار دوست داشته باشی و دیگر با دوستی که با تو به راه دوستی روند و «نیم دوست» باشند، نیکویی و سازگاری کن و در هر نیک و بد به ایشان شُفق باش.

مضامین کتاب

بدان که انسان تا زمانی که زنده است، ناچار است دوستانی داشته باشد، زیرا انسان اگر برادر (و خویشاوند) نداشته باشد، بهتر از این است که دوست نداشته باشد. چنان که از دانشمندی پرسیدند دوست بهتر است یا برادر؟ گفت: برادر هم بهتر است دوست انسان باشد. (بهتر است رابطه‌ی انسان با برادرش، دوستانه باشد.) پس به فکر کردن دوستانت باش و دوستی خود با آن‌ها را با انسانیت و نیکی کردن نو و تازه کن. و وقتی دوست جدیدی پیدا کردی دوستان قدیمی‌ات را فراموش نکن. پیوسته در حال پیدا کردن دوست باش و دوستان قدیمی خود را نگه دار همیشه دوستان زیادی داشته باشی. و هم چنین با انسان‌هایی که با تو دوست صمیمی نیستند، اما با تو دوستانه برخورد می‌کنند، نیکی و هم‌دلی کن و در هر اتفاق خوب و بد، دلسوز آن‌ها باش تا به این خاطر که از تو انسانیت و مهر می‌بینند، با تو دوست یک‌دل و صمیمی شوند.

مشاوره

مشاورت کردن در کارها از قوی‌رایی مردم باشد و از تمام عقلی و پیش‌بینی؛ چه هر کس را دانشی باشد و هر کس بی‌داند؛ یکی بیشتر و یکی کمتر و یکی دانشی دارد و هرگز کار نبسته است و نیازموده و یکی همان دانش داند و کار نیست و آزموده. مثل این، چنان باشد که یکی باشد که بسیار سفرها کرده باشد و جهان بسیار دیده و سرد و گرم چشیده و دریای کارها بوده با آن کس برابر نتوان کرد که هرگز سفر نکرده باشد و ولایت‌ها ندیده و از این رو، گفته‌اند: «تدبیر با داناان پیران و جهان‌دیدگان باید کرد».

تاریخ

و نیز یکی را خالتر تیزتر باشد و در کارها زودتر تواند دید و یکی کندفهم باشد و تدبیر ده تته چون زور ده تترده باشد همی جانینان متفق‌اند که هیچ آفریده، داناتر از پیغامبر (ص) نبوده است و با این همه فضیلت و معجزات که او را بوده خدای (تعالی) او را می‌فرماید: «و شاورهم فی الامر» یا محمد چون کاری کنی و یا مهمتی تو را پیش آید، با یاران خوش مشورت ناکردن در کارها، ضعیف‌رایی باشد و هیچ شغلی بی مشورت، نیکو نیاید.

«خواجه نظام الملک توی بیاست»

مشورت کردن در کارها، نشانه‌ی هوشمندی، عاقل بودن و آینده‌نگری انسان است؛ زیرا هر کس دانشی دارد و چیزی می‌داند؛ یکی بیشتر و یکی کمتر و یکی دانشی دارد که هرگز از آن استفاده نکرده و آن را به کار نبرده است؛

همان دانش را دارد و آن را به کار برده و امتحان کرده است. مثلاً آن کسی را که به سفرهای زیادی رفته و به شهرهای مختلف جهان را دیده و تجربه‌های بسیاری کسب کرده و کارهای مختلفی انجام داده است، با کسی که هرگز سفر نرفته و شهرهای مختلف را ندیده، نمی‌توان مقایسه کرد. به همین دلیل گفته‌اند برای چاره‌اندیشی باید با انسان‌ها و پیران و انسان‌های باتجربه مشورت کرد. هم‌چنین ممکن است کسی باهوش‌تر باشد و زودتر عاقبت کارها را بداند و یکی کم‌هوش‌تر باشد. همان‌طور که زور ده نفر، بیش‌تر از زور و توان یک نفر است، فکر و اندیشه‌ی ده نفر نیز بهتر از فکر یک نفر است.

همان‌چنان در این عقیده با هم، هماهنگ‌اند که کسی دانای‌تر از پیامبر (ص) نبوده است. اما با وجود همه‌ی این‌ها و معجزاتی که مخصوص او بود، پروردگار بلندمرتبه به او می‌فرماید: «و در کار با آن‌ها مشورت کن.» ای خداوندی می‌خواهی کاری کنی یا موضوع مهمی برای تو پیش می‌آید، با یاران خویش مشورت و چاره‌اندیشی کن. مشورت نکردن در کارها نشانه‌ی بی‌خردی است و هیچ کاری بدون مشورت، درست انجام نمی‌شود.

صفحه‌ی ۸۶ کتاب درسی

برای مطلب

در دوستیابی چگونه رفتار می‌کنید؟

بسی دوستی یافتیم به او نیکی می‌کنیم. اگر دوست جدیدی یافتیم، به دوست قدیم پشت نمی‌کنیم تا دوستانمان را زنت ندهیم و دوستان بسیار داشته باشیم. با کسانی که «نیمه‌دوست» هستند (میان ما دشمنی وجود ندارد اما صمیمیت زیادی هم نیست) خوبی و سازش می‌کنیم تا بعد از مدتی دوست نزدیک و یک‌دل ما شوند.

منظور از «تدبیر ده تنه چون زور ده مرده باشد» چیست؟

عبارت‌طور که زور ده نفر از زور یک نفر بیشتر است، فکر و اندیشه‌ی ده نفر نیز از فکر یک نفر بیشتر است.

با کسانی که «نیم‌دوست» هستند چگونه باید رفتار کرد؟ چرا؟

باید به این افراد نیکی کنیم و با آن‌ها مهربان باشیم تا کم‌کم با ما یک‌دل شوند.

افرادی که در کارها با دیگران مشورت می‌کنند، چه فرقی با آن‌هایی دارند که مشورت نمی‌کنند؟

افرادی که مشورت می‌کنند، می‌توانند از نظر و تجربه‌ی دیگران استفاده کنند و به این وسیله از چند جهت به یک مسئله نگاه کنند. این افراد معمولاً تصمیم درست‌تر و بهتری می‌گیرند و موفق‌تر می‌شوند.

صفحه‌ی ۸۸ کتاب درسی

نخوان و حفظ کن

شیر خدا

ألقى داشته با این دل شب

علی آن شیر خدا، شاه عرب

حضرت علی (ع)، کسی که در راه خدا هم‌چون یک شیر شجاع می‌جنگید و برترین مرد عرب بود، با تاریکی شب، انس و الفت داشت. (شیر خدا اشاره دارد به صفت «اسدالله» که از صفات حضرت علی (ع) است.)

شب ز اسرارِ علی آگاه است
شب از رازهای علی (ع) باخبر است. تاریکی شب، محرم رازهای الهی است. (علی (ع) معمولاً در شب دعا و مناجات و درد دل می کرده است.)

شب شفته است مناجاتِ علی
شب صدای دعا و مناجات علی و هم چنین عشق الهی را که مانند چشمه‌ای در وجود او می جوشید، تشبیه کرده اند.

کلماتی چو در آویزه‌ی گوش
کلماتی (دعاهایی) که [علی (ع) بیان می کرده]، هنوز در گوش مسجد کوفه مانده است و او را از خود می خود می کرد.

فجر تا سینی آفاق، شکافت
خورشید از افق بالا آمد و سینه‌ی آسمان را شکافت (صبح فرارسید)، ولی چشم علی هنوز بیدار بود و به خواب نرفته.

می برد شام یتیمان عرب
علی (ع) همان کسی است که در تاریکی شب به صورت ناشناس برای یتیمان عرب غذا می برد.

عشق بازی که هم آغوشِ خطر
انسان عاشقی که خطر کرد و شب به جای پیامبر (ص) در رختخواب او خوابید.

آن دم صبح قیامت تأثیر
در آن سحرگاه شگفت‌انگیز، حلقه‌ی در، دست به دامن علی (ع) شد. (می گویند زمانی که حضرت علی (ع) در سحر نوزدهم ماه رمضان قصد خروج از خانه را داشت، حلقه‌ی در به او می خورد.)

دست در دامنِ مولا زد، در
دست در دامنِ مولا زد، در، دست به دامن علی (ع) شد (از او خواهش کرد) که ای علی! از رفتن صرف نظر کن و از من عبور نکن.

شبروان، مستِ ولای تو علی
یا علی! عارفان، مدهوش ولایت تو هستند. جان عالمیان به فدای تو باد!

فهرستی

چشم بیدار علی خفته نیافت چیست؟

معلوم بیت هجر تا سینه‌ی آفاق شکافت
 (مهر آمد بالا آمد) و سینه‌ی آسمان را شکافت (صبح فرا رسید)، ولی چشم علی (ع) هنوز بیدار بود و به خواب نرفته بود. (حضرت علی شب زنده‌دار بود.)

که علی بگذر و از ما مگذر» واژه‌هایی که مشخص شده است با چه آهنگی
 در بیت دست در دامن مولا زد در
 جمله می‌شود؟ در واژه‌ی مولا، تکیه بر هجای دوم «لا» است و علی به صورت منادا خوانده می‌شود. مثل اینکه بگوییم: (ای) علی بگذر و از ما مگذر. همچنین و به صورت تلفظ می‌شود.

فارسی • درس ۱۲ • دوستی / مشاوره



فارسی

نشان بده بگو
 تلاشی در مسیر موفقیت



حکایت

عمر کران مایه

دو برادر، یکی خدمت سلطان کردی و دیگری به زور بازو نان خوردی.

باری، تو آنکرا گفت درویش را که: چرا خدمت کنی تا از مشقت کار کردن بری؟

گفت: تو چرا کار کنی تا از لذت خدمت، ربیایی یابی که خردمندان گفته اند: نان خود خوردن و نشستن به که گمراهان است و به خدمت ایستادن.

دو برادر بودند که یکی به سلطان خدمت می کرد و دیگری با کار و تلاش خود روزی به دست می آورد. یک بار برادر ثروتمند به برادر تنگ دست گفت: چرا به سلطان خدمت نمی کنی تا از سختی کار کردن رها شوی؟ برادر تنگ دست گفت: تو چرا کار نمی کنی تا از خواری و پستی خدمت کردن به سلطان رها شوی؟ زیرا دانایان گفتند: از دسترنج خود خوردن و [آسوده] نشستن بهتر است از کمر بند طلا داشتن و در خدمت کسی سر پا ایستادن.

به دست آهن تقیه کردن خمیر به از دست بر سینه، پیش امیر

آهن گداخته و داغ را با دست خمیر کردن (کار سختی را انجام دادن) بهتر از دست بر سینه ایستادن در خدمت پادشاه است.

عمر کران مایه در این صرف شد تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا

عمر ارزش مند و گرانبهای خود را با فکر کردن به اینکه در تابستان چه بخورم و در زمستان چه بپوشم، هدر دادم.

ای شکم خیره به نانی بساز تا کنی پشت به خدمت، دو تا

ای شکم گستاخ به تکه نانی قانع باش تا مجبور نباشی برای خدمت کردن به این و آن خم شوی و تعظیم کنی

مصلح الدین سعدی شیرازی



ثواب: کار خوب و پسندیده
آبادی: روستای آباد

شکفتن: شکفته شدن، باز شدن غنچه‌ی گل

بخوان و بیندیش

روز: پارچه فروش

صفحه‌ی ۹۳ کتاب درسی

صفحه‌ی ۹۳ کتاب درسی

غنچه / گفتم و گو / باغچه / پیرهن

نظری دروس

غنچه بادل گرفته گفت:

زندگی

لب ز خنده بستن است

گوشای درون خود نشستن است.»

غنچه بادل گرفته گفت: زندگی نخندیدن و در گوشه‌ای تنها و غمگین نشستن است.

گل به خنده گفت:

«زندگی، شکفتن است»

بازمان سبز، راز گفتن است.»

گل با خنده گفت: زندگی مثل شکفتن یک گل است و بیان راز زندگی با زبانی سبز. (اشاره به شکفتن گل و برگ‌های

سبز آن دارد.)

گفت و گوی غنچه و گل از درون باغچه

باز هم به گوش می‌رسد

دوباره گفت و گوی غنچه و گل از باغچه به گوش می‌رسد.

نوپه فکر می‌کنی؟

نوپه فکر می‌کنی؟

راستی کدام یک درست گفته‌اند؟

کدام یک درست گفته‌اند؟

من که فکر می‌کنم
گل به راز زندگی اشاره کرده است
من که فکر می‌کنم گل راز زندگی را درست بیان کرده است.
هر چه باشد او گل است
گل، یکی دو پیرهن است
بیش تر از غنچه پاره کرده است
هر چه باشد او گل است و از غنچه تجربه‌ی بیش‌تری دارد.
(پیرهن بیش‌تر پاره کردن کنایه از تجربه‌ی بیش‌تر داشتن است. / پاره شدن پیرهن گل ← شکفتن آن)

تفسیر کن

صفحه‌ی ۹۶ کتاب درسی

درک مطلب

۱ نظر غنچه و گل را با هم مقایسه، و دو تفاوت آن‌ها را بیان کنید.

غنچه، زندگی را در غم و انزوا می‌بیند (به علت شکل در هم پیچیده و فشرده و شکفته‌ی غنچه که شبیه انسانی است غمگین) اما از نظر گل، زندگی زیباست و زمان شکفتن و سخنان زیبا گفتن. (گل پس از شکفتن و در آمدن از حالت غنچه، حالت خندیدن به خود می‌گیرد و خود، نمادی از زندگی می‌شود).

تفاوت‌ها: ۱- غنچه بی‌تجربه است و از راز زندگی آگاه نیست اما گل با تجربه و پخته است و به رمز واقعی زندگی دست یافته است. ۲- غنچه غمگین و ناامید و گوشه‌گیر است اما گل شادمان و امیدوار.

عازم

۳ منظور از «گل یکی دو پیرهن بیش‌تر ز غنچه پاره کرده است» چیست؟

دو سه پیرهن بیش‌تر پاره کردن کنایه از با تجربه‌تر بودن است. گل، دورانی که غنچه‌ی اندوهگینی بوده را پشت سر گذاشته و می‌داند عاقبت، زندگی یک گل به شکفتگی و زیبایی می‌رسد. (پاره کردن پیراهن می‌تواند به باز شدن گلبرگ‌ها نیز اشاره داشته باشد).

۴

چرا شاعر «دل گرفته» را به «غنچه» و «خنده» را به «گل» نسبت داده است؟ غنچه حالت مخروطی دارد و بسته است، به همین دلیل شاعر آن را مانند دل گرفته می‌داند، اما شکفتگی گل مانند لبی است که به لبخند باز شده است.

دانش ادبی

شخصیت بخشی: گاهی در شعر یا نثر می‌بینیم که اعمال و صفات انسانی به اشیا و موجودات بی‌جان نسبت داده می‌شود؛ به این کار «شخصیت‌بخشی» یا «جان بخشیدن به اشیا» می‌گویند. مثال:
- خورشید می‌خندید (خندیدن، یک عمل انسانی است که به خورشید نسبت داده شده است).

صفحه‌ی ۹۶ کتاب درسی

«قبیصر امین پور»

«حامد ابراهیم پور»

«قبیصر امین پور»

هق هق گریه‌ی خود را خوردند

موی خورشید بر تنش پاشید

خوشا هر دشت را دامانی از سبز

با سطرده: گاهی در یک شعر یا نثر، دو یا چند شخصیت انسانی یا غیر انسانی با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند و به پرسش و پاسخ و بحث می‌پردازند و تلاش می‌کنند که برتری خود را به طرف مقابل اثبات کنند. به این کار «مناظره» می‌گویند. به مثال‌های زیر توجه کنید:

گفتا غمت سرآید

«حافظ»

گفتا اگر برآید

گفتم غم تو دارم
گفتم که ماه من شو

صفحه ۹۶ کتاب درسی

برادریافت

۱- با توجه به متن، مرد اسب سوار چه ویژگی‌هایی داشت؟ خودخواه، کسی که به فکر هم‌نوعش نیست، طمع‌کار
 ۲- منظور بزآز از گفتن اینکه «باید بار خودم را خودم به دوش بکشم» چه بود؟ یعنی اگر بار خود را بر دوش دیگری بشازد، عاقبت ضرر می‌کند و پشیمان می‌شود. همان بهتر که با وجود سختی کار و سنگینی بار، خودش بار خود را بر دوش بکشد و زیر منت کسی نباشد.

۳- پنج رویداد مهم داستان را به ترتیب بیان کنید.

۱- درخواست مرد بزآز از سوار برای کمک به او و قبول نکردن سوار و بهانه آوردن وی.

۲- ناخن مرد سوار به دنبال خرگوش

۳- خوشحالی بزآز از این که بار خود را به سوار نداده، مبادا آن را بدزدد.

۴- وسوسه شدن سوار برای دزدیدن بار بزآز و فرار به سمت شهر

۵- نتیجه گرفتن بزآز که هر کس باید بار خود را بر دوش بکشد تا ضرر نکند.

تلاشی در مسیر موفقیت



واژه‌نامه

جور: ظلم و ستم
 زار: ناتوان، ضعیف
 بیخ و بن: ریشه، بنیاد
 موسم: فصل، وقت، هنگام
 حاصل: میوه، ثمر (هم‌خانواده: محصول)
 توده: تپه، پشته
 هیمه: هیزم
 آوخ: آخ، افسوس
 آتشگر: روشن‌کننده‌ی آتش، کسی که آتش را فروزان می‌کند.

حکایت

ادبار: بدبختی، سیه‌روزی
 خوار: پست، حقیر
 فرجام: عاقبت کار، پایان
 دهقان: کشاورز
 سزاوار: شایسته
 جاهل: نادان
 فلان: اشاره به یک شخص یا یک چیز نامعلوم
 بگریست: گریه کرد

صفحه‌ی ۹۸ کتاب درسی

املا

جور / تبر / سپیدار / بیخ / تیشه / هیزم‌شکن / آزه / موسم / حاصل / توده / سحر / هیمه / تنور / آوخ / آتشگر / ادبار / فرجام / سزاوار / حکمت / دگه و بازار / گذرد

صفحه‌ی ۹۹ کتاب درسی

معنی ابیات

میوه‌ی هنر

آن قصه شنیدید که در باغ، یکی روز از جور تبر، زار بنالید سپیدار

آیا آن قصه را شنیده‌اید که روزی در باغ، سپیدار از ظلم و ستم تبر ناله‌ای از سر ناتوانی سر داد؟

کز من نه در بیخ و بنی ماند و نه شاخی از تیشه‌ی هیزم‌شکن و آزه‌ی نجار

که از دست تیشه‌ی (تبر) هیزم‌شکن و آزه‌ی نجار، نه ریشه برایم باقی مانده و نه شاخه.

کفش تبر آهسته که جرم تو بهمین بس کلین موسم حاصل بود و نیست تو را باد

تبر آهسته به او گفت: گناه تو این است که اکنون زمان میوه دادن است، اما تو میوه‌ای نداری.

تا شام، نیتاد صدای تبر از گوش شد توده در آن باغ، سحر، همی بسیار
 تا شب صدای تبر قطع نشد و صبح در آن باغ توده‌ای از هیزم جمع شده بود.

دستان چو تور خود انین همی برافروخت
 بگریست سپیدار و چنین گفت دگر بار
 وقتی که کشاورز تنور خود را از این هیزم‌ها روشن کرد، سپیدار گریه کرد و دوباره گفت:

آخ که شدم هیزم و آتشگر کیتی
 اندام مرا سوخت چنین ز آتش ادبار
 آسوس که تبدیل به هیزم شدم و جهان آتش افروز، تن من را این چنین از آتش بدبختی سوزاند.

قدید بر شعله، که از دست که نالی؟
 ناچیزی تو، کرد بدین گونه تو را خوار
 شعله به او خندید که از دست چه کسی شکایت می‌کنی؟ بی‌ارزشی تو، تو را این گونه پست و حقیر کرد.

آن شاخ که سر برکشد و میوه نیارد
 فرجام، به جز سوختش نیست سزاوار
 آن شاخ‌های که رشد کند و میوه‌ای ندهد، در نهایت شایسته‌ی چیزی به جز سوختن نیست. (باید بسوزد.)

جز دانش و حکمت نبود میوهی انسان
 ای میوه فروش هنر، این دکه و بازار
 هنری انسان، دانش و حکمت است. ای کسی که هنر و دانش اندوخته‌ای، اکنون زمان ارائه کردن این هنر و دانش است. (دکه و بازار محل فروختن و ارائه کردن است.)

از گفتمی ناکرده و میوده چه حاصل؟
 کردار نکو کن، که نه سودی ست ز گفتار

سخن بیبوده‌ای که به آن عمل نشود، چه فایده‌ای دارد؟ رفتار و عملت را درست کن که سخن گفتن بدون عمل سودی ندارد.

آسان گذرد کرب و روز و مه و سالت
 روز عمل و مزد، بود کار تو دشوار

اگر شب و روز و ماه و سال تو (زندگی‌ات) آسان و بدون کار مفیدی بگذرد، زمان پاداش گرفتن و دیدن نتیجه‌ی عمل، کار تو دشوار می‌شود. (چون تو کاری نکرده‌ای که بتوانی از آن سودی بگیری.)
 پروین اقصای

صفحه ۹۹ کتاب درسی

درک مطلب

- علت قطع کردن درخت سپیدار چه بود؟ میوه و بار نداشتن سپیدار و بی‌ثمر بودن آن
- منظور شاعر از مصراع «کردار نکو کن که نه سودی ست ز گفتار» چیست؟ عمل و رفتار را درست کن (درست رفتار کن) زیرا گفتن سخن نیک، بدون عمل هیچ فایده‌ای ندارد.
- به نظر شما پیام این شعر چیست؟ انسان باید در زندگی‌اش پیوسته تلاش کند و دانش و هنر کسب کند تا بتواند نتیجه‌ی عملش را ببیند. انسان نادان هیچ ارزشی ندارد.

صفحه‌ی ۹۹ کتاب

دانش زبانی

C به کلماتی که معنای کاملی را می‌رسانند، اما جمله نیستند، «شبه جمله» می‌گویند. معمولاً از این کلمات برای بیان احساسات و عواطف استفاده می‌شود. مانند: آی، افسوس، خوشا، به‌به، آفرین، ای کاش، آو (آخ)، هورا، آه و...

به این جملات دقت کنید:

«باباطاهر»

- خوشا آنان که الله یارشان بی

«خیام»

- ای کاش که جای آرمدن بودی

C گاهی شاعر یا نویسنده از کلمات کوتاه شده یا مخفف به جای یک کلمه‌ی کامل استفاده می‌کند. مثال:

پار ← پارسال

گه ← گاه

دی ← دیروز

زه ← راه

مه ← ماه

شه ← شاه

صفحه‌ی ۱۰۰ کتاب

حکایت

افلاطون و مرد جاهل

کویند روزی افلاطون نشسته بود. مردی جاهل نزد او آمد و نشست و شروع کرد به حرف زدن. در میانه‌ی سخن گفت: «ای حکیم! امروز فلان مرد را دیدم که سخن تو می‌گفت و تو را دعا می‌کرد و می‌گفت: افلاطون، بزرگ مردی است که هرگز کسی چون او نبوده است و نباشد، خواستم که شکر و سپاس او را به تو رسانم».

افلاطون چون این سخن بشنید، سرفرو برد و بگریست و سخت دلتنگ شد.

این مرد گفت: «ای حکیم! از من چه رنج آمد تو را که چنین تنگدل گشتی؟»

افلاطون گفت: «از تو رنجی به من نرسید ولیکن برای من از این بدتر چیست که جاهلی مرا بستاید».

می‌گویند یک روز افلاطون نشسته بود. مرد نادانی پیش او آمد و نشست و حرف زد. در بین سخنش گفت: «ای مرد دانا و دانشمند! امروز فلانی را دیدم که راجع به تو حرف می‌زد و تو را دعا می‌کرد و می‌گفت: افلاطون مرد بزرگی است که هرگز کسی مانند او در دنیا نبوده و نخواهد بود، خواستم تشکر و تعریف او را به گوش تو برسانم».

وقتی افلاطون این حرف را شنید، سرش را پایین انداخت و گریه کرد و بسیار ناراحت شد.

مرد گفت: «ای مرد دانا! من چه کردم که باعث رنجیدن تو شد و ناراحت شدی؟»

افلاطون گفت: «تو باعث رنجیدن من نشدی، ولی برای من بدتر از این چیست که نادانی از من تعریف کند».

C چرا هنگامی که افراد نادان از ما تعریف می‌کنند، نباید خوشحال شویم؟ اگر افراد نادان از انسان تعریف کنند و او را بستانند به این معنی است که انسان کاری کرده که آن‌ها خوشحال شده‌اند و مورد پسند آن‌ها بوده است. دانش معمولاً مورد پسند جاهلان نیست، بلکه آن‌ها در پی افکار سطحی و جاهلانه هستند.



واژه‌نامه

احوال: جمع حال، سرگذشت، شرح حال

دویم: دوم

عجایب: جمع عجیب، شگفتی‌ها

سوم: سوم

محنت: رنج و اندوه

شدت: سختی

بند: زندان، اسارت

تسلی: آرامش دادن

زوال: نابودی

ملک: قلمرو

سلاطین: جمع سلطان، پادشاهان

نظم: شعر

ادا کرد: بیان کرد

چُست و چالاک: چابک، تند و تیز

راغب: مایل، علاقه‌مند (هم‌خانواده: رغبت)

اعتدال: میانه‌روی (هم‌خانواده: معتدل)

محال: ناممکن

گزاف: دروغ، سخن بی‌پوده

سبک: خوار، پست

مُستَمِع: شنونده (هم‌خانواده: سَمِیع، سَمْع، سمعک)

ملول: غمگین، آزرده، خسته

تکبیر: الله اکبر گفتن

بخوان و حفظ کن

به: بهتر

پیشه: کار، حرفه

کژی: ناراستی، کجی، نادرستی

بتر: بدتر

خیره: بی‌پوده

دروغ‌آزمای: دروغگو

رای: اندیشه

صفحات ۱۰۱ و ۱۰۲ کتاب درسی

احوال / دویم / عجایب / سیّم / محنت / شدّت / تسلی / زوال / سلاطین / عبرت / حاصل / ثابت / حکایت‌گویی /
نظم‌خوانی / چُست و چالاک / لایق / راغب / نثر / اعتدال / محال / گزاف / شرح / مُستَمِع ملول / فاتحه / تکبیر

صفحات ۱۰۱ و ۱۰۲ کتاب درسی

هفتی درس

بدان که قصه خواندن و شنیدن، فایده‌ی بسیار دارد:

بدان که قصه خواندن و قصه شنیدن فواید بسیاری دارد.

هم‌آن که از احوال گذشتگان خبردار شود.

اولین فایده این است که انسان از سرگذشت پیشینیان آگاه می‌شود.

دوم آن که چون عجایب بشنود، نظر او به قدرت الهی، گشاده گردد.

دوم این است که وقتی انسان از شگفتی‌های جهان سخنی می‌شنود، قدرت الهی بر او آشکار می‌شود.

سوم، چون محنت و شدت گذشتگان شنود، داند که هیچ کس از بند محنت آزاد نبوده است، او را تسلی باشد.

سوم این است که وقتی انسان داستان رنج و سختی پیشینیان را می‌شنود، می‌فهمد که هیچ کس بدون رنج و اندوه نبوده است و همین موجب کم شدن اندوه او می‌شود.

چهارم، چون زوال ملک و مال سلاطین گذشته شنود، دل از مال دنیا و دنیا بردارد و داند که با کس، وفا نکرده و نخواهد کرد.

چهارم، وقتی که خبر نابودی قلمرو و ثروت پادشاهان را می‌شنود، از دنیا و مال دنیا دل می‌کند و متوجه می‌شود دنیا به کسی وفا نکرده و نخواهد کرد.

پنجم، عبرت بسیار و تجربه‌ی بی‌شمار او را حاصل شود.

پنجم، پند فراوانی می‌گیرد و تجربه‌ی بسیاری به دست می‌آورد.

و خدای تعالی با حضرت رسول (ص) می‌گوید: «ای محمد، ما از قصه‌های رسولان و خبرهای پیغمبران، بر تو می‌خوانیم آن

چه بدان، دل را ثابت گردانیم و فایده‌های کلتی تو را حاصل گردد.» (قرآن کریم، سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۲۰).

خدای بلندمرتبه به پیامبر (ص) می‌گوید: «ای محمد! ما داستان‌های پیامبران و اخبار پیغمبران را برای تو می‌خوانیم

این‌ها چیزهایی است که ما به وسیله‌ی آن دل تو را مطمئن می‌کنیم و برای تو فایده‌های زیادی دارد.»

پس معلوم شد که در قصه‌های گذشتگان، فایده‌ای هست و خواننده و گوینده و شنونده را از آن فایده رسد اگر پرسد که

قصه خوانی، چند نوع است؟ بگوی دو نوع: اول حکایت‌گویی و دوم نظم خوانی.

پس مشخص شد که آگاهی از داستان‌های گذشتگان فایده‌هایی دارد که خواننده و گوینده و شنونده از آن سود

می‌برند. اگر از تو بپرسند قصه‌گویی چند نوع است، بگو دو نوع: اول گفتن حکایت و دوم شعر خواندن.

اگر پرسند که آداب حکایت‌گویان چند است،

اگر از تو بپرسند قصه‌گویان چگونه حکایتی را بیان می‌کنند،

بگوی: اول آن که قصه‌ای که ادا خواهد کرد، باید که بر استاد خوانده باشد و با خود تکرار کرده باشد تا فرو نماند. دوم آن که

چُست و چالاک، به سخن در آید و خام نباشد.

بگو اول این که فرد، قصه‌ای را که می‌خواهد بگوید، باید برای یک استاد خوانده باشد و با خود تکرار کرده باشد تا به

مشکلی برخورد. دوم این که تند و تیز شروع به سخن گفتن کند و بی تجربه نباشد.

سیم باید که داند که جماعت، لایق چه نوع سخن است، بیش تر، از آن گوید که مردم، راغب آن باشند چهارم، تر

وقت به وقت، به نظم آراسته گرداند که بزرگان گفته‌اند: نظم در قصه خوانی چون نمک است در دیگ؛ اگر کم باشد طعم

و مردم بیزاد و اگر بسیار گردد شور شود. پس اعتدال، نگاه باید داشت.

مردم این که باید بدانند چه سخنی برای شنوندگان مناسب است و بیش تر درباره‌ی موضوعی سخن بگوید که مردم به آن علاقه دارند. چهارم این که گاهی سخنش را با شعر، زیبا گرداند، زیرا بزرگان گفته‌اند: استفاده از شعر در قصه خواندن مثل ریختن نمک است در دیگ (مانند افزودن نمک به غذاست) که اگر نمک آن کم باشد، غذا بی مزه می‌شود و اگر نمک آن زیاد شود، غذا شور می‌شود. پس باید میانه‌روی کرد.

پنجم سخنان محال و گزاف نگویند که در چشم مردم، سبک شود.

ششم: سخنان غیر ممکن و بی‌بهره نگوید زیرا در نگاه مردم، بی‌ارزش و خوار به نظر می‌رسد.

اگر پرسند که آداب نظم خوانی چند است،

اگر بگویند شعر خواندن چگونه است،

بگوی: اول آن که به آهنگ خواند.

بنام: اول این که با وزن و آهنگ بخواند.

دوم: سخن را در دل مردم بنشانند.

سوم این که سخن را تأثیرگذار بیان کند.

چهارم: اگریتی مشکل پیش آید، شرح آن با حاضران بگوید.

پنجم این که اگر بیت دشواری خواند، معنای آن را برای حاضران توضیح دهد.

ششم: چنان نگوید که مستمع، ملول گردد.

هفتم: این که کاری نکند (به شکلی سخن نگوید) که شنونده خسته شود.

هشتم: صاحب آن نظم را در اول یا در آخر، یاد کند و فاتحه و تکبیر گوید.

نهم این که از شاعری که شعر او را خوانده در اول یا آخر سخنش یاد کند [و اگر زنده نبود] برای او فاتحه بخواند.

کمال الدین حسین واسطی کاشی قوت‌نماری سلطان

صفحه ۱۰۳ کتاب درسی

بزرگ مطلب

۱ سه مورد از فایده‌های قصه خواندن را بیان کنید. ۱- از احوال و سرگذشت پیشینیان با خبر شدن ۲- آگاهی نسبت

به علم و قدرت خداوند ۳- پند گرفتن از سرگذشت دیگران و تجربه کسب کردن

۲ چرا باید در آغاز یا پایان نوشته از شاعر یا نویسنده‌ی آن یاد کرد؟ برای احترام گذاشتن به آن شاعر و آگاهی مردم

از نام او

۳ چه شباهت‌هایی بین حکایت‌گویی و نظم خوانی وجود دارد؟ حکایت‌گویی می‌تواند بیان داستانی به شعر یا نثر باشد.

۴ نظم خوانی بیان یک داستان به شعر است. پس هر دو، اغلب داستانی را بیان می‌کنند. در هر دوی آن‌ها، یک نفر به عنوان

رأوی یا نقال یا قصه‌گو، داستان را بلند می‌خواند و بقیه می‌شنوند.

به گیتی به از راستی پیشه نیست

به گیتی، به از راستی، پیشه نیست
 در جهان کاری بهتر از راستی نیست و بدتر از دروغ و ناراستی هیچ فکری وجود ندارد.

سخن گفتن کژ ز بیچارگی است
 بیچارگان بر، یابید گرفت
 دروغ‌گویی و بدگویی از بیچارگی است و برای بیچارگان باید گریه کرد.

هر آن کو که گردد به کرد دروغ
 ستمکاره خوانیش و بی فروغ
 هرکس در پی دروغ‌گویی باشد، ستمکار و بی‌خرد است.

همه راستی کن که از راستی
 نیاید به کار اندرون، کاستی
 همیشه راست‌گو و درستکار باش، زیرا از درستی و راستی هیچ نقص و کمبودی در کار [انسان] پیش نمی‌آید.

هر آن کس که با تو نگوید درست
 چنان دان که او دشمن جان توست
 هرکس به تو راست نمی‌گوید، بدان که با تو دشمن است.

گشاده است بر ما در راستی
 چه کویم خیره در کاستی؟
 راه درستی و درستکاری برای ما باز است. چرا با اصرار به سمت دروغ و بدی پیش برویم؟

مکن دوستی با دروغ‌آزمای
 همان نیز با مرد ناپاک رای
 با انسان دروغ‌گو و هم‌چنین فرد بداندیش دوستی نکن.

خوانش و فهم

۱ در مصراع «به گیتی به از راستی پیشه نیست» خوانش دو واژه «به» چگونه است؟

«به» آغاز مصراع، به معنای «در» آمده است و اینگونه تلفظ می‌شود: «بِ». «به» دوم به معنای «بهتر» است و با صدای «ه» خوانده می‌شود: «بِه».

۲ بیت «گشاده ست بر ما در راستی چه کویم خیره در کاستی» به چه مفهومی اشاره دارد؟

راه درست پیش چشمان ما قرار دارد و در دسترس ماست. چرا ما باید با اصرار و بیهوده به سمت بدی پیش برویم (رفتن به سمت بدی، منحرف شدن از اصل زندگی است که بر اساس راستی و درستی بنا گشته).



زاد: سن، زمان عمر

حرمت: احترام

بخوان و بیندیش

مکتب‌خانه: نوعی مدرسه که در قدیم بچه‌ها در آن درس می‌خواندند.

غوغا: هیاهو

لطف طبع: لطافت اندیشه

کوفتن: کوبیدن

کوبه: وسیله‌ای فلزی که بر روی در خانه‌ها قرار داشت و برای آگاه کردن ساکنین خانه کوبیده می‌شد.

محفل: مجلس، جمع

نیایش

پستی: پایینی، جایی که سطح آن پایین است.

(متضاد بلندی)

خِرد: اندیشه

بصر: دیده، چشم

آراستی: زیبا کردی

یارِ یگر: کمک کننده

فرجام: پایان

خشنود: راضی، خوشحال

رستگار: کامیاب، نجات یافته

بیت: توصیه، نصیحت

تشریح: جمع کتاب

آخر الزمان: آخرین قسمت زمان که به قیامت وصل می‌شود.

گِرم: ایمان بیاورم

دربغ نداشتی: کسی را از چیزی محروم نمی‌کرد، کم می‌گذاشت

می‌گذاشت

عزیز و بزرگوار است.

طاعت: پیروی

کردار: رفتار

حکیم: دانشمند (هم‌خانواده: حکمت)

برود: سود

زینهار: آگاه باش

بارسا: پرهیزگار، پاک دامن

هلاک: نابودی، نیست شدن

دروغ‌زن: دروغ‌گو

اُرچه: اگر چه

خوی: اخلاق

عطا: بخشش

گزان: سنگین

سئوده: نیک

چنان خواندم که چون بزرگمهر حکیم، برادران را وصیت کرد که «در کتب خوانده‌ام که آخر الزمان پیغمبری خواهد آمد
نام او محمد مصطفی (ص) اگر روزگار یابم، نخست کسی من باشم که بدو گروم. شما هم فرزندان خود را چنین وصیت
کنید تا بهشت یابید.»

جایی خوانده‌ام که بزرگمهر حکیم به برادران خویش چنین توصیه کرد: «در کتاب‌ها خوانده‌ام که در آخر زمان
پیغمبری خواهد آمد که نام او محمد مصطفی (ص) است. اگر تا آن زمان عمر کنم، نخستین کسی خواهم بود که
او ایمان می‌آورم. شما هم به فرزندان خود این توصیه را بکنید تا به بهشت بروید.»

حکما و علما نزدیک وی می‌آمدند و می‌گفتند که ما را از علم خویش بهره دادی و هیچ چیز دریغ نداشتی تا دانا شدیم ستاره‌ای
روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی. ما را یادگاری ده از علم خویش.

حکیمان و دانشمندان نزد او می‌آمدند و می‌گفتند: به ما از علم خویش سود رساندی و چیزی کم نگذاشتی. تو برای
ما مانند ستاره‌ای روشن [در شب] بودی که راه درست را به ما نشان دادی. به ما از دانش خویش یادگاری بده
(قدیمی‌ها در شب، راه خود را به وسیله‌ی ستارگان پیدا می‌کردند).

گفت: وصیت کنم شما را که خدای، عزوجل، به یگانگی شناسید و وی را اطاعت دارید و بدانید که کردار زشت و نیک
شما می‌بیند و آنچه در دل دارید، می‌داند و زندگانی شما به فرمان اوست.

گفت به شما توصیه می‌کنم که خدای عزیز و بزرگووار را یگانه بدانید و از او پیروی کنید و بدانید که رفتار بد و خوب
شما را می‌بیند و هر چه در دل شماست، می‌داند و زندگی شما در اختیار اوست.

نیکویی گوید و نیکوکاری کنید که خدای، عزوجل، که شما را آفرید برای نیکی آفرید و زینهار تا بدی نکنید و از بدان دور باشی
که بدکننده را زندگانی، کوتاه باشد و پارسا باشید و چشم و گوش و دست از حرام و مال مردمان، دور دارید.

سخن نیکو بگوید و نیکوکاری کنید، زیرا که خدای عزیز و بلندمرتبه شما را برای نیکی کردن خلق کرده است و
بدی دوری کنید و از انسان‌های بد نیز دوری کنید که زندگی انسان بدکار، کوتاه است و پرهیزگار باشید و چشم و
گوش و دستتان را از مال حرام و مال مردم دور نگه دارید.

راست گفتن پیشه گیرید که روی را روشن دارد و مردمان، راست‌گویان را دوست دارند و راست‌گوی هلاک‌شده
از دروغ گفتن دور باشید که دروغ‌زن ارچه گواهی راست دهد، نپذیرند.

راست‌گو باشید که راست‌گویی باعث درخشندگی چهره می‌شود و مردم، راست‌گویان را دوست دارند و انسان راست‌گو
نابود نمی‌شود. و دروغ‌نگویید؛ زیرا که دروغ‌گو حتی اگر شهادت درست هم بدهد، کسی حرف او را قبول نمی‌کند.

و مردمان را عیب مکنید که هیچ‌کس بی‌عیب نیست؛ هر که از عیب خود ناینیاشد، نادان‌تر مردم باشد. و خوی نیک
بزرگ‌تر عطا‌های خدای است عزوجل. و از خوی بد دور باشید که بندگرا ن است بر دل و بر پای، همیشه بدخ دروغ

گردد و مردمان از وی به رنج و نیکوخوای در هر دو جهان ستوده است و هر که از شما به زاد بزرگ‌تر باشد، وی را بزرگ‌تر دارید و حرمت او نگاه دارید.

مردم عیب‌جویی نکنید، زیرا هیچ کس بی‌عیب نیست؛ هر کس عیب خود را نمی‌بیند، از همه‌ی مردم نادان‌تر است. اخلاق خوب از بهترین بخشش‌های خدای عزیز و بزرگوار است. از اخلاق بد دوری کنید که مانند زنجیر سنگینی است که بر دل انسان یا پای او وصل شده است انسان بد اخلاق همیشه خودش رنج می‌کشد و دیگران هم از دست او رنج و عذاب هستند و انسان خوش اخلاق در هر دو جهان مورد ستایش است. و هر که سنش از شما بیش‌تر است، بزرگ‌تر است و احترام او را نگاه دارید.

ابوالفضل بیتمی، تاریخ بیتمی

صفحه‌ی ۱۰۸ کتاب درسی

منظور از جمله‌ی «راست‌گویِ هلاک‌نشود» چیست؟ کسی که راست می‌گوید، هرگز ضرر نمی‌کند و مشکلی برای او پیش نمی‌آید.

چرا نیکوکاری در هر دو جهان، ستوده است؟ انسان نیکوخواه و خوش‌رفتار، نه تنها در این دنیا نزد مردم محبوب است که در جهان دیگر نیز پاداش رفتار نیک خود را می‌بیند و رستگار می‌شود.

یا توجه به متن درس، منظور از «ستاره‌ی روشن» چه کسی است؟ بزرگمهر حکیم که دانش بسیاری داشت و آن را مردم دریغ نمی‌کرد.

منظور از جمله‌ی «هر که از شما به زاد بزرگ‌تر باشد، وی را بزرگ‌تر دارید» چیست؟ باید به هر که از نظر سن بزرگ‌تر است (سنش از شما بیش‌تر است) احترام بیش‌تری بگذارید.

صفحه‌ی ۱۰۸ کتاب درسی

استفاده از کلمات متضاد و مخالف در جمله، باعث زیبایی متن می‌شود و ذهن را فعال می‌کند تا این کلمات را به هم نسبت دهد. مثال:

«مولانا»

سر ز کویت برندارم روز و شب

نر هوایت بی فرارم روز و شب
(روز = شب)

«سعدی»

جبل باشد با جوانان پنجه کردن پیر را
(جوان = پیر)

«حسین منزوی»

مثل نور با ظلمت ماه شب سوار آمد

نوا سید بود اما بیم نیز با او بود
(نور = ظلمت / بیم = امید)

«رسول یونان»

زندگی نیاخته‌ایم / به مرگ نیز نخواهیم باخت / اگر به سراغمان بیاید
(زندگی = مرگ)

بعضی از متن‌های قدیمی به جای حرف اضافه‌ی «به»، از «را» استفاده شده است. مثال:

بوسهل را گفتم. ← به بوسهل گفتم.
«بیهقی»

پسران را وصیت کرد. ← به پسران وصیت کرد.

- ۱ به نظر شما چرا، شیخ مکتب‌خانه ابتدا از آموزش دادن به ممنون خودداری می‌کرد؟
 زیرا شیخ می‌دید که ممنون با وجود دانش بسیار، دچار غرور است و وجودش مانند ظرف پُری است که نمی‌توان چیز جدیدی به آن افزود. در ادامه شیخ به او نشان می‌دهد که ابتدا باید ذهن و دل را از غرور و تکبر خالی کرد تا بتوان چیز جدیدی آموخت.
- ۳ نظر بچه‌ها در مورد «ممنون» چه بود؟ بچه‌ها، ممنون را دیوانه‌ای سرگردان می‌دانستند که برگو و پرانداست و ظاهری به هم ریخته و نامرتب دارد. بچه‌ها نحوه‌ی دانش‌آموزی ممنون را شایسته و عاقلی نمی‌دانستند.

معنی آیات

نیایش

خدایا جهان پادشاهی تو راست ز ما خدمت آید، خدایی تو راست

خدایا تو پادشاه جهان هستی. ما فقط می‌توانیم به تو خدمت کنیم و تو را بپرستیم. سروری و بزرگی از آن نیست (مالِ توست).

پناه بلندی و پستی تویی همه نیستند، آن چه هستی تویی

تو پناهگاه بلندی‌ها و پستی‌ها (همه‌ی خلقت) هستی. همه‌ی موجودات در برابر وجود تو هیچ‌اند و ارزشی ندارند

همه آفریدست بالا و پست تویی آفریننده‌ی هر چه هست

همه‌ی بلندی‌ها و پستی‌ها (همه‌ی جهان) مخلوق توست و تو آفریننده‌ی همه چیز هستی.

خرد را تو روشن بصر کرده‌ای چراغ هدایت تو بر کرده‌ای

تو باعث روشنی عقل و خرد شده‌ای و تو چراغ هدایت را روشن کرده‌ای.

جهانی بدین خوبی آراستی برون ز آن که یارگیری خواستی

تو جهانی به این زیبایی خلق کرده‌ای، بدون آن که از کسی کمک بخواهی.

خداوند یایی و ما بنده‌ایم به نیروی تو یک به یک زنده‌ایم

تو پروردگار ما هستی و ما بندگان تو هستیم و همه‌ی ما از نیرو و قدرت تو زنده هستیم.

رہی پشتم آور که فرجام کار تو خشنود باشی و من رستگار

راهی مقابلم قرار بده که در آخر کار (دنیا) تو از من راضی باشی و من رستگار شوم.


تلاشی در مسیر موفقیت



- دانلود گام به گام تمام دروس ✓
- دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه ✓
- دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی ✓
- دانلود نمونه سوالات امتحانی ✓
- مشاوره کنکور ✓
- فیلم های انگیزشی ✓

 www.ToranjBook.Net

 [ToranjBook_Net](https://t.me/ToranjBook_Net)

 [ToranjBook_Net](https://www.instagram.com/ToranjBook_Net)